



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه
اصحاب
السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

مراسم بیعت
با
امام رضا

ترجمہ
مستند نقادین شاہراہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام

نویسنده:

علی سعد نجفی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
فهرست مطالب	۱۰
پیش گفتار	۱۲
فصل اول: بیعت و خلافت در اسلام	۱۴
معنی بیعت	۱۴
حکومت پیش از اسلام	۱۵
بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله	۱۷
اشاره	۱۷
۱-بیعت اسلام	۱۸
۲-بیعت وزارت و جانشینی	۲۰
۳-بیعت جنگ	۲۲
۴- بیعت جنگ تا واپسین دم	۲۴
۵- بیعت خلافت و ولایت	۲۶
بیعت در قرآن	۳۱
چگونگی بیعت	۳۲
خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله	۳۳
مفهوم خلافت نزد مسلمانان	۳۴
چگونگی بیعت پس از روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله	۳۶
فصل دوم: مراسم بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام	۴۰
نگاهی گذرا به رویدادها	۴۰
روز ابلاغ بیعت (۲۵ شعبان / ۲۰۱ هـ. ق - پنجشنبه ۱۸ مارچ / ۷۱۸ م)	۴۴

۵۲	 مأمون و گردآوری دولتمردان
۵۲	 مأمون و نعیم بن حازم
۵۵	 بازتاب بیعت (اواخر ماه شعبان سال ۲۰۱ ه. ق - شهر مرو)
۵۵	 اشاره
۵۵	 ۱- یاران و پیروان امام رضا علیه السلام
۵۶	 ۲- عباسیان
۵۷	 آماده شدن برای بیعت
۵۸	 از رسوم خلیفه
۶۰	 روز بیعت صغری (پنجشنبه، ۳ / رمضان / ۲۰۱ ه. ق - ۲۵ / مارچ / ۸۱۷ م)
۶۲	 روز بیعت کبری (دوشنبه، ۷ / رمضان / ۲۰۱ ه. ق - ۲۹ / مارچ / ۸۱۷ م)
۶۶	 متن سند ولایتعهدی
۷۳	 دست خط امام رضا علیه السلام بر سند ولایتعهدی
۷۴	 دست خط امام رضا علیه السلام بر پشت سند ولایتعهدی
۸۲	 مجلس پذیرایی و گرامی داشت (۱۰ / رمضان / ۲۰۱ ه. ق، پنجشنبه ۱ / آوریل / ۸۱۷ م)
۸۵	 پایان مراسم (۱۱ / رمضان / ۲۰۱ ه - جمعه ۲ / آوریل / ۸۱۷ م)
۸۸	 درباره مرکز

سرشناسه : نجفی، علی سعد

عنوان قراردادی : مراسم بیعه الامام الرضا علیه السلام. فارسی

عنوان و نام پدیدآور : مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام/علی سعد النجفی ؛ مترجم محمد تقدیمی صابری.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1389.

مشخصات ظاهری : 90 ص.

شابک : 17500 ریال: 978-964-971-227-7

وضعیت فهرست نویسی : فاپا(چاپ دوم).

یادداشت : چاپ اول: 1387(فیپا).

یادداشت : چاپ دوم.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم، 153؟ - 203ق. -- ولایتعهدی

موضوع : بیعت

شناسه افزوده : تقدیمی صابری، محمد، 1352 -، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : DS35/63ن3م4041 1389

رده بندی دیویی : 956/01092

شماره کتابشناسی ملی : 1223531

ص: 1

اشاره

نجفی، علی سعد

[مراسم بیعة الإمام الرضا علیه السلام]

مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام / علی سعد النجفی؛ مترجم محمد تقدّمی صابری. - مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی 1387

80 ص. شابک -7-227-971-964-978 ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

1. علی بن موسی علیه السلام، امام هشتم، 153؟ - 203 ق. - ولایت عهدی. 2. بیعت

الف. تقدّمی صابری محمد 1352. ب. بنیاد پژوهش های اسلامی. ج. عنوان.

41387 م 3 ن / 63 / 35 DS

956/01092

کتابخانه ملی ایران 1223531

مراسم بیعت با امام رضا علیه السلام

علی سعد النجفی

ترجمه محمد تقدّمی صابری

ویراسته حمید رضا آثریر

چاپ یکم: 1387 / 2000 نسخه / قیمت: 9000 ریال

چاپ: زیبانگار

بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد: صندوق پستی 366-91735

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهش های اسلامی: 2230803

فروشگاه های کتاب بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد: 2233923، قم: 7733029

شرکت به نشر دفتر مرکزی (مشهد) تلفن 85111367، دورنگار 8515560

Web Site: www.islamic-rf.ir E-mail: info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است

ص: 2

پیش گفتار...5

فصل اول - بیعت و خلافت در اسلام...7

معنی بیعت...7

حکومت پیش از اسلام...8

بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله...10

1- بیعت اسلام...11

2- بیعت وزارت و جانشینی...13

3- بیعت جنگ...15

4- بیعت جنگ تا واپسین دم...17

5- بیعت خلافت و ولایت...19

بیعت در قرآن...24

چگونگی بیعت...25

خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله...26

مفهوم خلافت نزد مسلمانان...27

چگونگی بیعت پس از روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله...29

فصل دوم - مراسم بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام...33

نگاهی گذرا به رویدادها...33

روز ابلاغ بیعت...37

مأمون و گردآوری دولتمردان...45

مأمون و نعیم بن حازم...45

بازتاب بیعت...48

1- یاران و پیروان امام رضا علیه السلام...48

2- عباسیان...49

آماده شدن برای بیعت...50

از رسوم خلیفه...51

روز بیعت صغری...53

روز بیعت کبری...55

متن سند ولایتعهدی...59

دستخط امام رضا علیه السلام بر سند ولایتعهدی...66

دستخط امام رضا علیه السلام بر پشت سند ولایتعهدی...67

مجلس پذیرایی و گرامی داشت...75

برخی رخدادهای مجلس پذیرایی و گرامی داشت...77

پایان مراسم...78

ستایش خدای راست پروردگار جهانیان و درود و سلام بر سرآمد آفریدگان، خاتم پیمبران و خاندان نیک و پاک و یاران برگزیده اش

بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام در نگاهی فراگیر از مهم ترین و پرداختنی ترین رخدادهای تاریخی عصر اول عباسی است، چه، باز تاباننده نقطه عطفی مهم در تاریخ خلفای بنی عباس شمرده می شود و با چشم پوشی از اهداف آن روی این رویداد باز این گزاره را دگرگونی مسیر سیاسی بنی عباس در رفتار با دشمنان علوی خود دقلمداد می کنیم، چه، جنبش های پیاپی علویان، اورنگ گردن فرازان عباسی را چنان لرزاند که نزدیک بود افسر از سر آنان به زیر اندازد. از همین رو، بیعت با امام رضا علیه السلام را برخاسته از نیکو نهادی مأمون نمی دانیم و در این گفتار نه برآنیم به کندوکاو این رویداد و ثبات نهفته در پس آن پردازیم. آن چه در این جا می خواهیم، باز گفت این واقعیت است که از کنار چنین رویداد حساسی بزرگوارانه گذشتن نتوان و مباد که دیگر بار به آسانی از کنار ستم هایی بگذریم که در حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله از سوی حاکمان و

نویسندگانی خود فروخته، روا رفته است؛ نویسندگانی که از درک این رویداد، خویش به نادانی زدند و تا توانستند از اهمیت آن کاستند، چه، آن را نیز چونان دیگر گزاره های سترگ تاریخ امت اسلام، چنان که باید نکاویدند.

از این رو تاریخ نگاران در تاریخ این بیعت و در ساختار مراسم آن هم سخن نیستند و بدین سان جستار ساده این کتاب بر آن چه در بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام روی داده، پرتوی می فکند بی آن که اسباب و انگیزه های آن را بر رسد و ریشه هایش را با ژرفایی بکاود.

در این کتاب، فصلی جداگانه در پیرامون بیعت و تاریخ دگرگونی ها و چگونگی آن در اسلام پیش داشته ایم تا خواننده گرامی درباره این گزاره که پیوندی تنگاتنگ با مفهوم خلافت و امامت دارد، به فواید فزون تری دست یازد سپس در فصلی ویژه بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و تاریخ، آیین و روش برگزاری آن را بر می رسمیم. خدای را خواهیم تا ما را در دستیابی به اهداف این کتاب کامیاب گرداند.

ص: 6

ابن منظور در لسان العرب هنگام آوردن ریشه (ب ي ع) گوید: «البيعة» به معنای به هم زدن کف دست راست دو سوی داد و ستد می باشد که نشان دهنده سامان دادن به داد و ستد است نیز به معنای تن دادن به بیعت دو سویه و فرمانبری است. «البيعة» همان مبايعه و طاعت است. «وقد تبایعوا علی الامر» به معنای آن است که در کاری با یکدیگر هم دست شدند نیز هنگامی که می گوئیم: «بايعه علیه مبايعه» به معنای آن است که با یکدیگر پیمان بستند. «بايعته» به معنای بيع و بیعت آمده است. «التبايع» نیز به همین معناست. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است که فرموده: (أَلَا تُبَايِعُونِي عَلَى الْإِسْلَامِ؟) در این سخن «تبايع» به معنای قرارداد و پیمان دو سویه است، گویی هر یک آن چه را که نزد خود دارد، به دیگری می فروشد و یکرنگی، فرمان برداری و روح و روان و حقیقت کار خویش را بدو ارزانی می دارد.

ابن خلدون در تعریف بیعت می گوید: بیعت، مبايعه و

طاعت است و به معنای قرار داد دو سویه می باشد، نیز به معنای پیمان و فرمانبری است سیره نویسان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی بیعت (بیعت نخستین عقبه) فرمود: «ستاندم و دادم»، بر این بنیان، بیعت، دادن و ستاندن است، چه، رسول خدا صلی الله علیه و آله از یثربیان بر یکتا پرستی، فرمانبری، امر به معروف و نهی از منکر بیعت ستاند و بهشت را به آنان نوید داد از این رو اگر بیعت همان قرار داد دو سویه، پیمان، فرمانبری و دادن و ستاندن باشد، بدین معناست که بیعت کننده، امیر خود را پیمان می دهد در کار خویشتن و کار و بار مسلمانان فرمانش را گردن نهد و با او به ستیز بر نخیزد و در خوشایند و ناخوشایند و سخت و آسان فرمانش برد (1)

در المنجد في اللغة آمده است: «المبايعة بالخلافة» بدین معناست که بزرگان سرزمینی به نشانه پذیرش، فرمانبرداری و فروتنی دست در دست کسی نهند که خلافت را بدو می سپرند.

«عهد» در لغت به معنای میثاق، سوگند و قراردادهایی است که میان مردمان بسته می شود نیز کسی را که پس از خلیفه کنونی عهده دار خلافت می گردد ولیعهد نام نهاده اند، چه، خلیفه پیمان و میثاقی را که به هنگام بیعت از مردم ستانده، بدو می سپرد.

حکومت پیش از اسلام

تازیان، پیش از اسلام، در همسایگی نظام هایی سیاسی

ص: 8

هم چون امپراتوری پارس، روم و پادشاهی حبشه بودند، لیک جدا از دولت های کوچکی چون منازره عراق، غسانیان شام و پادشاهان یمن، با نظام سیاسی آشنایی نداشتند. زندگی تازیان تنها بر پایه نظامی قبیله ای استوار بود که قانونی چنین بر آن چیره بود: (چون مهتری ز ما بمیرد، مهتری دیگر جای او بگیرد.) این نظام بر تعصبات قبیله ای بنیان گرفته بود و سازگار با عرف ها و عادت های قبیله ای فرمانروایی می کرد، چندان که مهتران و بزرگان را گرامی می داشت و چون همسایگانش ستمی می دیدند یا بدان ها دست اندازی می شد به هنگام پیش آمدن نیاز و آسیب های برخاسته از فقر و ناتوانی، به یاری آنان بر می خاست.

در نظام قبیله ای، مهتری نه موروثی بود و نه برخاسته از همه پرسی و نبود مگر پشتیبانی از آن که سروری خویش به زور بر دیگران تحمیل کرده بود و توان دفاع از قبیله را داشت و می توانست به پشتیبانی از آن برخیزد و سنتها و باورهایش را حاکمیت بخشد این هنجار شماری از قبیله ها، در قبیله هایی دیگر اما، کار بردوش مجلس شورا بود که زیر ساز نظام اجتماعی قبیله قلمداد می شد این مجلس عهده دار تصمیم سازی در پیرامون موضوع های مهم قبیله همچون گزینش مهتر قبیله بود و در این گزینش ویژگی هایی چند همچون سن و سال، دلیری، جوانمردی، بردباری و تجربه را سنجه کار می دانستند. گاه نیز می شد که فرمانروایی دینی و سیاسی با هم در مهتر قبیله گرد می آمد. این پدیده در قبایلی به چشم می خورد که در سنجش با دیگر قبایل، زندگیشان نشان بیشتری از تمدن داشت و در شهرها می زیستند.

چنان چه ریشه های تاریخی سلطه برخی مهتران قبایل را دنبال کنیم خواهیم دید سلطه دینی آنان، که مسؤولیت «بیت» یا «حرم» را بر دوش داشتند، به سلطه سیاسی دیگرگون شده است. این آیین ها در سرزمین حجاز به ویژه در مکه و مدینه دیگرگونی یافتند تا با محیط مدنی آن شهرها همسازی یابند.

در مکه سلطه از آن متنفذان و زور مدارانی (ملاً) بود که هنگام نیاز در دار الندوه گرد می آمدند و برای ستیز چاره می اندیشیدند یا در پیرامون کارهای تجاری و اداری خویش رأی می زدند. در مدینه نیز مردمان در مکان هایی به نام سقیفه، که با دارالندوه همانندی داشت، فراهم می آمدند.

چون سپیده اسلام از جزیره العرب سرزد، پیامبر خدای، عدالت و حق را مژده داد و پایه های نظامی سیاسی را پی ریخت و بدین روی تازیان جزیره، یکپارچه گشته، به آیینی الهی چنگ در زدند که رهبری آسمانی جلودار آن بود. این نظام بر بنیان بیعت بنا شده بود. گرچه اندیشه وجود قدرت حاکمه - مگر قدرت و سلطه قبیله ای - نزد تازیان شناخته نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را پیش نهاده، تأکید ورزید نیرویی الهی هست که پیامبر خدا آن را جلوه گر می سازد و فرمان هایش را روا می دارد و بایسته است مردمان بر این پیامبری با او بیعت کنند.

بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

چنان که بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله را بررسییم، خواهیم دید این پدیده گونه ها و ساختارهای رنگ رنگ بسیاری داشته است،

چه، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بر موضوع های بسیاری از امت خویش بیعت ستانده و هر بیعت برگرد محوری می چرخیده است که بر سبیل اختصار برخی از آن ها یاد می شود:

1- بیعت اسلام

هر که به آیین اسلام در می آمد بر او بایسته بود با پیامبر صلی الله علیه و آله بر پیامی که او را رسیده، بیعت کند. بر بنیان روایات، نخستین بیعت از این گونه از آن امام علی علیه السلام و خدیجه کبری علیها السلام است. سید بن طاووس رحمه الله در الطرف، با اسناد خویش از عیسی بن مستفاد آورده که او در الوصیه روایت کرده است: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام در پیرامون آغاز اسلام پرسیدم که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام چگونه به اسلام گرویدند؟ فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرایشان خوانده، فرمود: «ای علی! و ای خدیجه! اینک جبرئیل نزد من است و شما را فرا می خواند با اسلام بیعت کنید، اسلام آورید تا گزند نیابید و فرمان برید تا هدایت یابید» آنان گفتند: ای رسول خدا! بیعت کنیم و فرمان بریم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل شما را می گوید: اسلام را شرط ها، پیمان ها و میثاق هایی است، آن را با شرطی که پروردگار برای خویش و پیامبرش نهاده، بیاغازید و آن، این است که از سر اخلاص بگویید: گواهی می دهیم پروردگاری مگر الله نیست، یگانه ای که در پادشاهی انبازی ندارد، هیچ پدری او را نزاده و کسی را به همسری نمی گیرد و گواهی می دهیم که محمد، بنده و فرستاده اوست که فرا پیش رستاخیز بر تمامی مردمان گسیلش داشته است و گواهی می دهیم پروردگار زنده

می گردانند و می میراند و آدمیان را بالا می برد یا پایین می آورد، توانگر می سازد یا تهیدست می گرداند و هر چه خواهد، کند و آنان را که در گورهایند، بر می انگیزد. علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام گفتند: گواهی می دهیم. پیامبر صلی الله علیه و آله، فرمود جبریل می گوید: باید که به هنگام سختی وضویی شاداب و کامل بگیرید و روی و دستان خویش از آرنج تا انگشتان بشویید و سر و پاها را تا بر آمدگی مسح کنید و در سرما و گرما بر جنابت غسل کنید و نماز را بر پادارید و زکات را از مال حلال به شایستگانش بپردازید و خانه خدا را حج گزارید و ماه رمضان را روزه بگیرید و در راه پروردگار پیکار کنید و با پدر و مادر نیکی نمایید و با خویشان پیوند بگیرید و در میان مردمان داد ورزید و اموال را در میانشان به برابری پخش کنید و به هنگام پدیدار شدن شبیهه، باز ایستید تا خویش را به امام رسانید که شبیهه ای نزد او نیست و پس از من جانشینم را فرمان برید و در زندگی و پس از مرگم، او و امامان از او را یک به پس یک بشناسید و دوستان خدای را دوست بدارید و دشمنانش را دشمن و از شیطان رانده شده و حزب و پیروانش و نیز از احزاب تیم، عدی و امیه و یاران و پیروانشان دوری گزینید و تا به روز رستاخیز بر آیین و سنت من و آیین جانشینم زندگی کنید و بمیرید و باده نگسارید مردمان را ناسزا نگویند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله، خدیجه علیها السلام را فرمود: ای خدیجه! آن چه را که پروردگار بر تو پیمان کرد، دریافتی؟ خدیجه علیها السلام گفت: آری ایمان آوردم و تصدیق کردم و خرسندی یافته، پذیرفتم. علی علیه السلام گفت: من نیز چنین. رسول خدا صلی الله علیه و آله الله فرمود: ای علی! بر آن چه با تو پیمان کردم، بیعت

می کنی؟ علی گفت: آری. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود گشود و دست علی را در آن نهاد و فرمود: ای علی! با من بر آن چه با تو پیمان کردم بیعت کن که آن چه از خود باز می داری از من نیز بازداری. علی علیه السلام گفت: پدر و مادرم به فدایت و نیرو و توانی مگر از سوی خدا نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به پروردگار کعبه ره یافتی و رستگار شدی و به کامیابی رسیدی. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای خدیجه! خداوند رستگارت سازد، دست خویش بالای دست علی بنه و با او بیعت کن خدیجه نیز به سان علی بیعت کرد مگر این که جهاد بر او نبود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای خدیجه! علی مولای تو و مولای مؤمنان است و امام آن ها پس از من. خدیجه علیها السلام گفت: ای پیامبر خدا! راست می گویی، برگفته تو با علی بیعت می کنم و خدای و تورا به گواهی می گیرم و برای گواهی و دانایی خدای بس (1)

2- بیعت وزارت و جانشینی

بیعت امام علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله را گویند که بر بنیان آن، علی، وزیر وصی و وارث پیامبر صلی الله علیه و آله له شد. این رویداد پس از فرود آمدن آیه (وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) (2)؛ روی داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرمان داد از بهر خویشان هاشمی اش، که چهل مرد یا کمتر بودند، سفره ای گسترده. چون خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله از سر سفره او کنار نشستند، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب!

ص: 13

1- البحار، ج 65، ص 392، روایت (4، باب 27)

2- «و خویشان نزدیک ات را بیم ده» شعراء / 214

پروردگار مرا برای تمامی آفریدگان و به ویژه برای شما برانگیخت و مرا فرمود: «خویشان نزدیک ات را بیم ده» من شما را به دو سخن که بر زبان، آسان و در ترازنامه کردار، گران اند فرا می خوانم سخنانی که بدان بر عرب و عجم پادشاهی کنید و امت ها را فرمانبردار خویش گردانید و به بهشت درآیید و از دوزخ رهایی یابید: گواهی دهید که پروردگاری مگر الله نیست و من فرستاده اویم. هر که در این کار مرا پاسخ گوید و در برپایی اش یاری ام کند برادر، وصی، وزیر و پس از من خلیفه خواهد بود.» در روایتی دیگر آمده است که پیامبر فرمود: «کدام یک از شما مرا بیعت می دهد که برادر و یار من باشد؟».

از میان خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله، مگر امیرالمؤمنین علیه السلام، کسی او را پاسخ نگفت؛ امام علیه السلام خود می فرماید: «با آن که عمرم از همه کم تر، ساق پایم باریک تر و چشمم آشفته تر بود، از میان آنان برخاستم و گفتم: ای پیامبر خدای! من تو را بر این کار یاری می کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین. سپس دیگر بار سخن خود بر آنان باز گفت و آنان خاموش ماندند و من برخاستم و سخن خود باز گفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله برای سومین بار سخن خود باز گفت، لیک کسی از آنان سخنی نگفت. من برخاستم و گفتم: ای رسول خدا! من تو را بر این کار یاری خواهم کرد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین که تو برادر، وصی، وزیر، وارث و پس از من خلیفه هستی». سپس خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله برخاستند، آنان ابوطالب را می گفتند: ای ابوطالب! امروز تو را شاد باش می گوئیم که به آیین برادرزاده درآمدی و او پسر ت

3- بیعت جنگ

این بیعت در عقبه دوم روی داد، آن هنگام که انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند همان گونه که خود را پاس می دارند، پیامبر و فرزندان او را نیز پاس دارند. سیره نویسان در پیرامون این رویداد آورده اند: هنگامی که روز به روز - به ویژه پس از وفات حضرت ابوطالب علیه السلام - بر آزار مشرکان افزوده می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله در کمین کمترین فرصتی بود تا همگان را به اسلام فراخواند، از این رو هنگامی که در ماه های حرام مردمان به مکه رهسپار می شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را بر آنان عرضه می داشت. در چنین روزهایی شش مرد از میان خزرجیان یثرب (اسعد بن زراره، عوف بن الحارث بن رفاعه، رافع بن مالک، عامر بن عبد حارثه و....) به مکه درآمدند تا از کافران مکه یاری ستانند. آنان در کنار کعبه، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که اصول آیین اسلام را با روشنگری بیان می داشت و چون آن حقایق بشنیدند، ایمان آورده، امید ورزیدند به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله اختلاف سر بر کشیده میان اوسیان و خزرجیان فرو نشیند. اینان به یثرب (مدینه) بازگشتند و گسترده دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله، آغازیدند و خانه ای به یثرب نمودند، مگر این که نام نامی محمد صلی الله علیه و آله در آن بر زبان ها رانده می شد. سال بعد، آن شش نفر به همراه شش تن دیگر (اسعد ابن زراره، عوف، معاذ و

ص: 15

ذکران بن قیس و عبادة بن صامت....) در عقبه پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار کرده، با او بیعت کردند. این بیعت به بیعة النساء» (1)

شناخته می شود و بر بنیان آن، یثربیان، پیامبر صلی الله علیه و آله را پیمان دادند هیچ چیز را شریک خدا نکنند و.... آنان پیامبر صلی الله علیه و آله را گفتند: از میان یاران خویش، کسی را با ما به همراه فرست تا قرآن و احکام اسلامان آموزد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز مصعب عمیر را با آنان به همراه فرستاد تا قرآنشان آموزد و اسلام را فرایشان دهد. این بیعت را بیعة الاولی یا بیعة النساء نامیدند. در سومین سال پس از این که اسلام در میان انصار گسترش یافت هفتاد و سه مرد و دوزن در موسم حج از مدینه به مکه آمدند و در عقبه و در خانه عبدالمطلب با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند

حافظ بن مردویه در کتاب خویش به سه طریق از حسین بن زید بن علی بن حسن علیه السلام روایت می کند که جعفر بن محمد علیه السلام فرمود: گواهی می دهم که پدرم از پدرش و او از جدش حسین بن علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: هنگامی که انصار در عقبه بر آن شدند تا با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کنند، پیامبر فرمود: ای علی! برخیز [و از آن ها بیعت ستان]. علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا! بر چه چیزی از آنان بیعت ستانم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بر این که خدای فرمانبرداری شود و از فرمانش سرپیچی نگردد و همان گونه که خویشان و فرزندان را پاس می دارند رسول خدا و خاندانش را

ص: 16

1- از آن روکه در این بیعت، از یثربیان بر جنگ، پیمان نستاند، بیعة النساء نامش نهادند - م.

نیز پاس بدارند و بر برندگی شمشیر، شکیب ورزند. سپس این علی بود که پیمانی میان آنان نگاشت.(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله از میان انصار دوازده نقیب برگزید که نه تن آنان از میان خزرجیان از جمله: اسعد بن زراره و براء بن معرور و باقی به نام های ابوالهثیم بن تیهان، اسید بن حضیر و سعد بن خثیمه از اوسیان بودند. آن گاه یثربیان به شهر خویش باز گشتند و این بیعت به بیعت عقبه دوم نامبردار شد (2)

4- بیعت جنگ تا واپسین دم

این بیعت در جای های بسیاری روی داده است، از جمله بیعت رضوان در ماه ذیقعد سال ششم هجری که معروف ترین بیعت مرگ و عدم گریز است. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله با هدف گزاردن عمره و نه جنگ و ستیز به همراه هزار و سیصد مرد یا - بر اساس اختلاف روایات - بیشتر از مدینه بیرون شد و شترانی با خود به همراه برد قرشیان از بیرون شدن کاروان او آگاهی یافتند و با مردان، زنان و کودکان خویش بیرون آمدند تا مگر از در آمدن به مکه و گزاردن عمره بازش دارند.

قریش پیکی سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله گسیل داشت تا او را از کارش باز پرسد رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را از گرایش خویش به گزاردن عمره آگاه کرد و عثمان بن عفان را از سوی خود، نزد آنان

ص: 17

1- مجلسی، البحار، ج 38، ص 217، روایت 23.

2- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 1، ص 610؛ مجلسی، البحار، ج 19، ص 8؛ طبری، تاریخ طبری، ج 3، ص 499

فرستاد. درنگ عثمان از اندازه افزون شد، چندان که نگرانی بسیاری میان مسلمانان جان گرفت و شایع شد که عثمان به قتل رسیده است. این شایعه، خون مسلمانان را به جوش آورد و آنان برای انتقام جویی از قریش آماده شدند. بدین هنگام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرود آمد و از مسلمانان خواست که بیعت خویش با پیامبر صلی الله علیه و آله نو کنند رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه درختی نشست و یارانش یک به یک بر پایداری پا برجایی و پیمانداری با او بیعت کردند و سوگند یاد نمودند که نگیرند و او را تنها نگذارند و تا دم واپسین قلمرو اسلام را پاس دارند. خداوند می فرماید: (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا). (1)

شایان گفتن است قرآن کریم در چندین آیه برای ما باز گفته که شمار بسیاری از مسلمانان بیش از یک بار و در جای های بسیاری این بیعت خویش گسستند؛ خداوند می فرماید: (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْلُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْلُوكًا * قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تَمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا) (2): نیز پروردگار می فرماید: (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ

ص: 18

-
- 1- خداوند از مؤمنان، آن گاه که در زیر آن درخت با تو پیمان فرمانبرداری می بستند خشنود شد. آن چه در دل هاشان بود، بدانست و بر آنان آرامش فرستاد و به پیروزی ای نزدیک پاداش دادشان. فتح / 18
 - 2- با خدا از پیش پیمان بسته بودند که در جنگ پشت [به دشمن] نکنند و پیمان خدا همواره بازخواست. دارد احزاب/ 16 - 15.

5- بیعت خلافت و ولایت

این بیعت به روز غدیر روی داد، آن هنگام که پروردگار پیامبرخویش را فرمان گفت برای خلافت و ولایت علی علیه السلام از مسلمانان بیعت ستاند و بدین بیعت بود که دین کامل و نعمت تمام گردید. سیره نویسان این رویداد مهم را که پس از واپسین حج پیامبر صلی الله علیه و آله روی داده است، یاد کرده اند باری چون پیامبر صلی الله علیه و آله آیین های حج را بر جای آورد با مردمان انبوهی به مدینه روی نمود و روز پنجشنبه، (2) هجدهم ذی حجه به غدیر خم در سرزمین جحفه رسید، جایی که راه مردمان مدینه، مصریان و عراقیان از یکدیگر جدا می شد. بدین هنگام جبریل امین فرود آمد و این سخن پروردگار را آورد: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)، (3) پروردگار پیامبر صلی الله علیه و آله را فرمان داد تا علی علیه السلام را در میان مردمان چونان درفشی برافرازد و آن چه را در پیرامون ولایت و فرمانبرداری همگان از او، فرود آمده بدیشان برساند. نخستین

ص: 19

-
- 1- هر آینه خداوند در جای هایی بسیار یاریتان کرده است و در روز حنین آن گاه که از بسیاری شمارتان در شگفت شدید و شمارتان سودتان نبخشید و زمین با فراخی اش بر شما تنگ شد و سپس پشت کنان بگریختید توبه / 25.
 - 2- در سخن براء بن عازب و برخی راویان حدیث غدیر آمده است که این رویداد به روز پنجشنبه بوده است
 - 3- ای پیامبر! آن چه را که از پروردگارت بر تو فرود آمده است، برسان... مائده / 67

حاجیان به نزدیکی جحفه رسیده بودند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان داد هر که پیش رفته، بازگردد و هر که پس مانده، خویش برساند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله مردمان را از فرود آمدن در سایه خاربن های پنجگانه بزرگی که در کنار هم روییده بودند، بازداشت و آنان بارخویش در جایی دگر بر زمین افکندند. مسلمانان زیر درختان را روفتند و چون بانگ نماز نیم روز سر داده شد، پیامبر صلی الله علیه و آله آهنگ درختان، کرده در سایه سار آن ها با دیگران نماز گزارد. روزی بود به غایت گرم، چندان که حاجیان از سوز گرما نیمی از ردای خویش بر سر و نیم دیگر زیر پا می فکندند. برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز جامه ای بر خاربنی نهادند تا در سایه آن جای گیرد. پس از آن که پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خویش گزارد، بر بالای جهاز شتران شد و در میان مردمان به سخن ایستاد و به بانگی بلند آنان را فرمود:

«ستایش خدای را سزااست و از او یاری می خواهیم و بر او توکل می کنیم و از بدی های خویشتن و بدکرداری های خود، بدو پناه می بریم. هر که را خدای ره نماید، گمراه کننده ای برای او نباشد و هر که را خدا بی راه دارد، راهنمایی نخواهد داشت و گواهی می دهم مگر الله، پروردگاری نیست و محمد بنده و فرستاده اوست.

ای مردم! همانا مهربان دانا مرا آگهی داده که هر پیمبر، مگر به اندازه نیمی از عمر پیمبر پیشین خود، عمر نکند و من نزدیک است که فرا خوانده شوم (و فراخوان پروردگار را) پاسخ گویم.

من همانا مسؤولم و شما نیز هم پس چه می گوئید؟ مردمان گفتند: گواهی می دهیم که پیام حق گزاردی و خیرخواهی کردی و کوشیدی، خداوند پاداش نیکت دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا گواهی

نمی دهید پروردگاری مگر الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست و بهشت و دوزخ و مرگ حق است و رستخیز بی گمان می آید و پروردگار مردگان را از گورشان بر می انگیزد؟ مردمان گفتند: آری، گواهی می دهیم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! آیا سخن من می شنوید؟ گفتند: آری فرمود: من در کنار حوضی که از صنعاء بصری پهنه دارد و در آن به شمار اختران، جام های سیمین نهاده اند می ایستم و شما بر من در می آید پس آگاه باشید که پس از من با آن دو گران سنگ (ثقلین) چه می کنید. مردی ندا در داد: ای رسول خدا! آن دو گران سنگ کدامند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: گران سنگ بزرگ تر، کتاب پروردگار است که یک سوی آن در دستان خدا و سویی در دستان شماست، پس بدان چنگ، پس بدان چنگ در زنید تا گمراه نگردید. گران سنگ کوچک تر اما عترت من است و خدای مهربان و دانا مرا خبر داده که این دو از یکدیگر جدا نگردند تا بر من در کنار حوض در آیند و من نیز از او چنین خواستم. شما نیز از آن دو پیشی نگیرید و عقب نمانید که به هلاکت در افتید.».

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و برافراشت، چندان که سپیدی بازوان آنان نمایان شد و مردمان جملگی علی علیه السلام را شناختند، آن گاه فرمود: ای مردم! چه کسی نزد مؤمنان از جان هایشان به ایشان سزاوارتر است؟ گفتند: پروردگار و پیامبرش داناترند، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پروردگار مولای من و من مولای مؤمنانم و از جان هایشان به ایشان سزاوارتر پس هر که من مولای اویم، علی مولای اوست. پیامبر صلی الله علیه و آله این سخن آخر خویش سه بار و بر بنیان سخن احمد، پیشوای حنبلیان، چهار بار باز گفت و آن گاه

فرمود: بار خدایا! دوست بدار آن که او را دوست بدارد و دشمن بدار آن که او را دشمن بدارد و مهر بورز با مهرورز او و کین بورز با کین ورز او و یاری رسان هر که او را یاری می رساند و خوار ساز هر که او را خوار می سازد و حق را با علی بگردان، هر جا که او می گردد. هان کسی که این جا حضور دارد، پیام مرا به کسی که این جا نیست، برساند.

هنوز مردمان از گرد هم پراکنده نشده بودند که سپرده دار وحی فرود آمد و این سخن پروردگار آورد: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي)؛ (1) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر بر کمال دین و تمام نعمت و خشنودی خداوند از پیامبری من. سپس مردمان، شادباش گویی به علی علیه السلام را آغازیدند و ابوبکر و عمر نیز در پیشاپیش صحابیان، امیر مؤمنان را این گونه شادباش گفتند: مبارکت باد ای پسر ابوطالب! به بام و شام مولای ما و هر مرد و زن مؤمنی شدی.

ابن عباس گفت: به خدای سوگند [ولایت علی] برگردن مردمان، بایسته شد. حسان گفت: ای رسول خدا! مرا رخصت گوی درباره علی چامه ای بسرایم تا آن را گوش فرا دهی پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چامه خویش به برکت خدا برخوان. حسان برخاست و گفت: ای گروه بزرگان قریش! در پی سروده های خویش، گواهی رسول خدا درباره ولایت گذشته را خواهیم آورد. آن گاه حسان چنین سرود:

ص: 22

1- امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را برایتان تمام گردانیدم

به روز غدیر پیمبر بانگشان می زند، در سرزمین خم، پس بانگ پیمبر صلی الله علیه و آله را گوش فراده.

به نظر می رسد بیعت خلافت و امامت در شمار مهمترین اموری است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر آن تأکید ورزیده و خلافت امیرمؤمنان علی علیه السلام از روزهای آغازین بعثت همراه نبوت بوده است. از این رو با اعلان نبوت و آشکار سازی آن، خلافت علی علیه السلام نیز اعلان و آشکار شد. این از سویی، اما از دیگر سو گزاره جانشینی علی علیه السلام به روز غدیر اختصاص ندارد، بل گویا پس از توحید، اساس رسالت، نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام است و پیمبر صلی الله علیه و آله هیچ فرصت یا مناسبتی را از کف نمی داد مگر به جانشینی امیرمؤمنان اشارتی می فرمود و بدین سان روشن می ساخت خلافت، گزاره ای است که از اوان بعثت در میان بوده است. پیمبر صلی الله علیه و آله از هر فرصتی سود می جست تا این بایسته الهی را برای مردمان بگذارد تا به روز غدیر، در میان انبوه حاضران لحظه بیعت عمومی فرا رسید. (2)

6 - افزون بر بیعت هایی که یاد کردیم باید به بیعت بر صبر، بیعت بر جهاد بیعت بر سخن حق، بیعت بر عدم فریب، بیعت بر امر به معروف و نهی از منکر و... اشاره کنیم و این گذشته از بیعت های فردی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مؤمنان می ستاند و خود

ص: 23

1- امینی، الغدیر، ج 1 ص 9

2- شیعه در اسلام متن گفتگو با هانری کربن - علامه طباطبایی

بیعت در قرآن

از بیعت در سوره های قرآنی زیر یادى رفته است:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَشِرُّوهُ بَيْنَكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ،) (1) (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَ يُوَفِّيهِ أَجْرًا عَظِيمًا)، (2) (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا، پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد. فتح / 18) (3) (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ

ص: 24

- 1- در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند و می کشند و کشته می شوند. [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست. چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است. پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است. توبه / 111
- 2- در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند؛ دست خدا بالای دست های آنان است. پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند و هر که بر آن چه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداش بزرگ به او می بخشد. فتح / 10
- 3- به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد و آن چه در دل هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و

يُبَايِعُكَ عَلَى أَنْ لَا يَشْرِكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقَ وَلَا يَزْنِيَ وَلَا يَقْتُلَ أَوْلَادَهُمْ وَلَا يَأْتِيَ بَهْتَانٍ يَفْتَرِيَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ وَلَا يَعْصِيكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. (1)

چگونگی بیعت

بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله با سخن و دست دادن بود و صحابیانی با دست دادن و نهادن دست خویش در دست پیامبر صلی الله علیه و آله او را بیعت می کردند. امام رضا علیه السلام به هنگام بیعت ولایتعهدی - همان گونه که خواهد آمد - اشاره داشته است که پیامبر صلی الله علیه و آله، دست خویش در دستان صحابیانی می نهاد. بیعت مردان با سخن و دست دادن بود، زنان اما به هنگام بیعت کردن، تنها سخن بیعت بر زبان می آوردند و رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز به هیچ زنی، مگر زنان [و محرمان] خویش، دست نداد. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مکه را گشود با مردان بیعت کرد، سپس زنان نزد او آمده، گفتند: ای رسول خدا! چگونه تو را بیعت کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من با زنان دست نمی دهم. سپس کاسه ای آب آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله دست

ص: 25

1- ای پیامبر، چون زنان با ایمان نزد تو آیند که [با این شرط] با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نسازند و دزدی نکنند و زنا نکنند و فرزندان خود را نکشند و بچه های حرام زاده ای را که پس انداخته اند با بهتان [و حيله] به شوهر نیندند و در [کار] نیک از تو نافرمانی نکنند با آنان بیعت کن و از خدا برای آنان آمرزش بخواه زیرا خداوند آمرزنده مهربان است. ممتحنه / 12

خویش در آن فرو برده، بیرون آورد و فرمود: دست خویش در این آب فرو برید چون زنی سخن بیعت بر زبان می راند، پیامبر صلی الله علیه و آله او را می فرمود: با تو بیعت می کنم، آن گاه زن، دست خویش را در آب فرو می برد.

خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله چشمان خویش بر هم نهاده بود و به سرای سرمدی، بار سفر نبسته بود که شماری از انصار و گروهی از مهاجران به جلو داری ابوبکر، عمر و ابو عبیده شتابان به سقیفه شدند و در پیرامون تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به گفتگو نشستند. سخن میان گرد آمدگان به درازا کشیده شد، تا آن که در پایان، ابوبکر را برگزیدند و خلافت بدو رسید. بدین هنگام امام علی علیه السلام به همراه شماری از هاشمیان و مسلمانانی، سرگرم آماده سازی پیکر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و کفن کردن آن برای خاکسپاری بود. چیزی که شگفتی آدمی را بر می انگیزد و به پرسشش وا می دارد، این است که چه سان گروهی از مسلمانان هنوز پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپرده نشده، توانستند به سقیفه روی آورند و آن جا گرد هم آیند و در پیرامون موضوع خلافت به گفتگو بنشینند و در پایان بدون این که دیگر مسلمانان را آگاه سازند و آنان را در جریان این رویداد نهند، پیراهن خلافت را بر تن ابوبکر کنند

از آن هنگام اقلیتی از مسلمانان از اکثریتی که به خلافت ابوبکر خرسند بودند، جدا شد و این جدایی، سنگ بنای تشیع و پدیدار شدن جریانی شد که علی علیه السلام را پیروی می کرد. بدین روی

مسلمانان به دو گروه (شیعیان و اهل سنت) بخش شدند، که هر کدام دربارهٔ خلافت، دیدگاه ویژه خود را دارد. (1)

مفهوم خلافت نزد مسلمانان

مفهوم خلافت نزد شیعه، با مفهومی که اهل سنت از این پدیده در نظر دارند اختلافی بنیادین دارد از نگاه شیعه، خلافت - هم چون نبوت - منصبی الهی است که گزین و تعیین مردمان، بدان راه ندارد، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله خود نیز حق گزین کردن خلیفه را دارا نیست، چه، خلافت، جایگاهی الهی است که از آسمان بدان فرمان داده می شود. بر این بنیان، در باور شیعه، خلیفه از سوی حضرت پروردگار تعیین می شود و پیمبر در این میان، تنها فرمان پروردگار را پیاده می کند. بنابراین باور، خلیفه باید معصوم باشد و تمامی نیازهای آدمی را بداند و بشناسد. بدین روی شیعیان بر این باور شدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را به فرمان پروردگار مقام ولایت داد و بر این اساس از مردمان برای او بیعت ستانند.

اهل سنت اقا، دیدگاهی دگر دارند. از نگاه ایشان حکمرانی جانشینی پیامبر در برپایی دین است بنابراین بر تمامی امت بایسته است از حاکم پیروی کنند (2)

سنیان برای خلافت ویژگی های خاصی را شرط نمی دانند، از این رو گفته اند: (حاکم با فسق، خروج از طاعت پروردگار و ستم

ص: 27

1- شیعه در اسلام، متن گفتگو با هانری کربن - علامه طباطبایی.

2- المواقف، ص 345

بر کنار نمی گردد). (1) اهل سنت به خلافت، چونان جایگاهی عادی می نگرند، که هر شخصی چون فرصت یافت می تواند بر آن چیره گردد در پی این پندار سنیان در کام دو دشواری بزرگ، فرو افتادند:

1- ولایت و حکومت اسلامی در دست کسانی افتاد که برای رهبری شایستگی نداشتند و از نگهداری پیمان پروردگار نیز که در قرآن بدان تصریح شده (لا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)، (2) بهره ای نداشتند.

2- مشکل انتقال حکومت از فردی به دیگری و عدم وجود روشی در روزگار خلفای صحابه که همگان بر آن همداستان باشند و پدیدار شدن پادشاهی و آغاز حکومت موروثی که در شمار مهمترین بدعت های سیاسی است و در روزگار معاویه و امویان به آیین اسلام رخنه کرد و پس از آن ها عباسیان نیز چنین بدعت هایی را پی گرفتند. این پدیده به پیدایش دشواری های بزرگی انجامید که در آن اوضاع مسلمانان به نا بسامانی گرایید و سیه روزی، بهره آنان شد و بحران های سیاسی خطرناک، پریشانی های اجتماعی و شورش های داخلی دامنه شان را گرفت و مایه نابودی دولت های اسلامی شد. تمام این رویدادها از آن رو بود که روش درستی در انتقال قدرت از شخصی به دیگری یافت نمی شد.

ص: 28

1- شرح العقائد النسفيه، المتن لابي حفص عمر بن محمد النسفي (م 537)، والشرح لسعد الدين تفتازاني (م 791)، ص 185

2- پیمانم به ستمگران نرسد. بقره / 124

این دو پدیده (نظام پادشاهی و حکومت موروثی) در دگرگونی هویت اسلامی از تئوری سیاسی کامل و امتی کارآمد به نظامی بی تئوری و نظریه، اثری مستقیم داشت و تئوری سیاسی این آیین را دیگرگون ساخته، رهبری شایسته و مشروع را از نقش خویش دور کرد و بدین روی، خلافت با واپس گرایی به سوی جاهلیت ناپسند بازگشت و این هنگام از اسلام مگر نامی برجای نماند.

چگونگی بیعت پس از روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله

همان گونه که پیش تر یاد شد، بیعت در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله با گفتار و دست دادن بود. این گونه بیعت در روزگار خلفای پنجگانه (1) پیامبر تا به روزگار معاویه ادامه یافت. چون یزید بن معاویه بر تخت خلافت تکیه زد صیغه بیعت را دیگرگون ساخت و از مردمان خواست تا بر بنده و برده بودن، او را بیعت کنند. مسعودی در مروج الذهب می گوید: پس از رویداد دهشت زای حرّه که مردمان بسیاری از بنی هاشم و دیگر تیره های قریش و انصار و دیگران کشته شدند، مسلمانان با یزید بر بنده و برده بودن خویش بیعت کردند و هر که از این سرباز می زد، مسرف (2) او را از لبه تیغ

ص: 29

-
- 1- مرادمان از خلیفه پنجم امام حسن مجتبی علیه السلام که پس از پدر خویش نزدیک به شش ماه حکومت کرد
 - 2- مراد از مسرف، مسلم بن عقبه فرمانده سپاهیانی است که به مدینه یورش بردند. او چون در کشتار زیاده روی کرد به مسرف (زیاده رو) نام بردار گردید.

می گذراند، مگر علی بن حسین [امام سجاد علیه السلام] و علی ابن عبدالله بن عباس بن عبد المطلب. روزی مردمان، علی بن حسین را دیدند که به گورستان پناه برده بود و خدای را نیایش می کرد او را نزد مسرف که بر او خشمگین بود آوردند. فرمانده اموی از علی بن حسین علیه السلام و پدراش دوری می جست، لیک چون امام بر او درآمد و مسرف او را بدید، لرزه بر پیکرش افتاد و از جای برخاسته، او را در کنار خویش نشاند و بدو گفت: حاجت چه داری؟ امام نیز رهایی کسانی را خواهان شد که خنجر بر حنجر داشتند، از او روی گرداند. پس از این رویداد، امام را پرسیدند: چون با مسرف روبه روشدی، لبانت تکان می خورد، چه می خواندی؟ امام فرمود این نیایش می خواندم: (اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ مَا أَظْلَلْنَ وَ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَ مَا أَقْلَلْنَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ رَبِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَ أَذْرَأُ بِكَ فِي نَحْرِهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تُؤْتِنِي خَيْرَهُ وَ تَكْفِينِي شَرَّهُ).

بار خدایا! پروردگار هفت آسمان و آن چه بر آن سایه افکنده اند و پروردگار هفت زمین و آن چه بر خود می کشند، ای پروردگار اورنگ بزرگ، ای پروردگار محمد و خاندان پاکش، از گزند او به تو پناه می برم و به نیروی تو او را دور می دارم و تو را خواهانم تا نیکی او را بهره ام سازی و از گزندش در امانم داری.

مسلم را گفتند: تو این پسر و پدراش را دشنام می دادی لیک هنگامی که او را نزد تو آوردند جایگاهش را والا داشتی؟

مسلم پاسخ داد: آن دشنام برخاسته از باورم بود لیک چون او را بدیدم هراس، درونم را فرا گرفت. (1)

هنگامی که حجاج بن یوسف ثقفی آمد، بدعتی نهاد که بر بنیان آن عراقیان می بایست سوگندی استوار یاد می کردند که به خلیفه اموی وفادار بمانند و بر او نشورند و اگر پیمان خویش بگسلند زنانشان مطلقه، بردگانشان آزاد و ریختن خون هایشان روا خواهد بود ابن خلدون بر آن است که ناپسندی و ناخشنودی بر این سوگند چیره بود این سوگند در سلسله اموی ادامه یافت و عباسیان نیز بر روش و منش ایشان رفتار نمودند. متن بیعتی که ابو مسلم بدان از مردمان بیعت خواست چنین بود: با شما بر کتاب پروردگار و سنت رسول او محمد صلی الله علیه و آله و پیمان او و طلاق زنانتان و آزاد سازی بردگان و کنیزانتان و رفتن به خانه خدا بیعت می کنم و این که روزیانه ای نخواهید و چشم داشت نداشته باشید مگر این که فرمانروایانتان خود به شما چیزی دهند. (2) این سوگند در روزگار عباسیان ادامه یافت، چندان که مالک بن انس، پیشوای مالکیان را آن داشت تا به ابطال سوگند همراه با اکراه فتوا دهد. این فتوا بر نفوذ والیان و امیران اثر نهاد و مالک را با آزار و رنج روبه رو ساخت.

بیعت زان پس رنگی دگر یافت و تنها به گفتار بسنده می شد چندان که بیعت کننده خلیفه را می گفت: از روی خرسندی تو را

ص: 31

1- مسعودی، مروج الذهب، ج 3، ص 70

2- جبری،

بیعت می کنم تا عدالت و انصاف را برپاداری و وظایف پیشوایی را به انجام رسانی پس از این، بیعت دیگر بار دگرگونی یافته، به شاد باشی بدل شد و معنایی مجازی به خود گرفت و کرش در این شادباش و پایبندی به آیین های آن از لوازم فرمانبرداری گشت و بیعت شونده از دست دادن با مردمان بی نیاز شد.

ص: 32

نگاهی گذرا به رویدادها

پیش از درآمدن به مراسم بیعت ستانی برای ولایتعهدی امام رضا علیه السلام ناگزیر باید نگاهی هر چند گذرا بر روند رویدادها بیفکنیم:

1 - سال 198 ه. ق: مأمون، امین، برادر خویش را به قتل می رساند و از روی سپاس، در پیشگاه پروردگار سر به خاک می ساید و به کسی که سر برادرش را می آورد، هزار هزار درهم می پردازد. سپس فرمان می دهد تا آن سر بر تخته ای در صحن سرایش نصب گردد و هر که از او روزیانه می گیرد، امین را نفرین گوید در پی این رویداد، عباسیان از بهر کشتن برادر، از مأمون رنجیدند (1)

ص: 33

1- وفات الوفيات، ج 2، ص 269. طبری (جواب دارالقاموس الحديث)، ج 10، ص 202 البدایه و النهایه، ج 10، ص 243، حیاة الحیوان، ج 10، ص 72. تجارب الامم، ج 6، ص 416 (چاپ شده به همراه العیون و الحدایق)

2- سال 199 ه. ق: قیام شیعیان در کوفه به رهبری ابن طباطبای علوی علیه مأمون که نزدیک به دویست هزار کشته برجای نهاد و شهرهایی چون بصره، اهواز، مکه، مدینه و مدائن به دست شیعیان سقوط کرد. (1)

3- سال 199 ه. ق: قیام شیعیان در سرزمین حجاز به رهبری نصر بن شبث عقیلی. (2)

4- سال 199 ه. ق: مأمون در میان مردمان شایعه‌هایی دروغین در پیرامون علویان می‌پراکند که مردم، بندگان ایشانند.

5- سال 200 ه. ق: مأمون به سرشماری بنی هاشم و گردآوری داده‌هایی دقیق درباره آن‌ها دست می‌زند. بر پایه این سرشماری، شیعیان سی و سه هزار نفر بودند. (3) نتیجه این سرشماری ثابت کرد امام رضا علیه السلام به سبب‌های بسیار میان محافل مسلمان از شیعه گرفته تا سنی پایگاه مردمی گسترده‌ای دارد. شماری از این سبب‌ها عبارت است از:

الف: امام رضا علیه السلام امامی بود که نزد شیعیان فرمانبرداری از او بایسته و واجب بود.

ص: 34

1- رویدادهای سال 199- تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ ابن کثیر، المنتظم ابن جوزی، مقاتل الطالیین، ص 550

2- همان.

3- رویدادهای سال 200 - تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ ابن کثیر. یادآوری: در این منابع سرشماری را تنها از آن عباسیان دانسته‌اند، لیک دلایل بسیاری در دست است که سرشماری را از آن بنی هاشم می‌داند.

ب: امام رضا علیه السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و همگان رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب به سیمای امام می دیدند. (1)

ج: امام رضا علیه السلام در پارسایی و پرهیزکاری از ویژگی های والایی سود می جست، چندان که سنیان بدو کنیه ابوبکر داده بودند و او را در پارسایی به خلیفه نخست مانند می کردند. (2)

تمامی این امور، مأمون را بر آن داشت تا باور بدارد امام رضا علیه السلام شخصیتی نیرومند دارد که او را شایستگی می بخشد، رهبری بزرگ باشد و چنان چه شرایط به گونه ای پیش رود که او در اندیشه قیام افتد شیعیان در پیرامون او گرد می آیند. از این رو مأمون در نقش های بر آن شد تا از شخصیت امام بکاهد و مردمان را بگوید این دنیاست که از امام کناره گرفته، نه این که امام از دنیا کناره گرفته باشد.

6- سال 200 ه. ق: محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام (3) در مدینه برضد مأمون قیام می کند و علویان گرد او را

ص: 35

1- الدر النظیم، ص 678

2- مقاتل الطالبیین، ص 453

3- محمد بن جعفر علیه السلام صادق برادر تکی امام کاظم، پهلوانی دلیر، بخشنده و پارسا بود، چندان که از هر دو روز، یک روز آن را روزه می گرفت، سبب قیام او را چنین گفته اند که مردی نامه ای نگاشت و در آن فاطمه زهرا علیها السلام و تمامی اهل بیت را دشنام داد. طالبیان نزد محمد آمدند و نامه را بر او خواندند محمد بی آن که آنان را پاسخ گوید به خانه اش درآمده، زره پوشیده و شمشیر به کمر بست و علیه عباسیان، قیام کرد.

می گیرند. (1)

7- سال 200 ه. ق: مأمون از خراسان، نامه هایی چند سوی امام در مدینه می فرستد و از او می خواهد به خراسان روی آورد، لیک امام نمی پذیرد. (2)

8- سال 200 ه. ق: مأمون، رجاء بن ابی ضحاک و فرناس خادم را برای به انجام رساندن دو کار مهم به حجاز گسیل می دارد:

الف: مجبور کردن امام برای روی آوردن به خراسان، چه موافقت کند، چه نکند.

ب: ریشه کن سازی قیام علویان در اطراف مدینه به رهبری محمد ابن امام جعفر صادق علیه السلام معروف به دیباج. (3)

ما در این جا نه بر آنیم چگونگی به انجام رسانی این وظیفه حساس به دست رجاء بن ابی ضحاک را بررسییم، گرچه این وظیفه حساس بر پایه ترفند استوار مأمون به انجام رسید و امام را بر سفر به خراسان ناگزیز ساخت.

9- دهم جمادی الثانی سال 201 ه. ق: ق: امام رضا علیه السلام و محمد بن امام جعفر صادق علیه السلام به مرو تختهگاه آن روزگار عباسیان رسیدند. (4)

ص: 36

1- رویدادهای سال 200، تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ ابن کثیر، المنتظم ابن جوزی

2- عیون اخبار الرضا، ج 2، ص 160، ح 21.

3- تاریخ طبری، رویدادهای سال 200 ه. ق.

4- قاضی نعمان، شرح الاخبار.

10- رجب - شعبان سال 201 ه. ق: تلاش هایی بسیار و چند باره از سوی فضل بن سهل و مأمون صورت می پذیرد تا امام رضا علیه السلام را قانع سازند که ولایت عهدی را بپذیرد لیک امام از پذیرفتن آن به شدت سرباز می زند.

11- روزهای پایانی شعبان سال 201 ه. ق: مأمون، امام رضا علیه السلام را تهدید می کند که اگر ولایت عهدی را نپذیرد او را خواهد کشت و امام به شرط این که در امور دولت دخالتی نکند، آن را می پذیرد.

روز ابلاغ بیعت (25 شعبان / 201 ه. ق - پنجشنبه 18 مارچ / 718 م)

قصر مأمون، شهر مرو، پایتخت عباسیان: حضرت رضا علیه السلام بر منبر شده سر به زیر انداخت و بی آن که سخنی گوید مدتی بر همان حالت نشست سپس از جای برخاسته، خدای را سپاس گزارده، ستود و بر پیمبر و دودمان او درود فرستاد، آن گاه فرمود: گام نخست در پرستش خدای، شناخت اوست و پایه و بنیان شناخت خداوند منحصر به فرد دانستن اوست و استواری و اساس توحید این است که صفات (زاید بر ذات) را از ذات خداوند منتفی بدانیم چه خرد آدمی خود گواهی می دهد هر چیزی که از صفت و موصوفی ترکیب شده باشد آفریده است و هر آفریده ای نیز خود گواهی می دهد که آفریدگاری دارد که نه صفت است و نه موصوف، هر صفت و موصوفی همواره باید با هم همراه باشند و همراهی دو چیز با هم، نشانه حادث بودن آن هاست و حادث بودن

ص: 37

هم با ازلی بودن منافات دارد پس کسی که بخواهد ذات خدای را با همانند کردن او به آفریدگانش بشناسد، به راستی خدای را نشناخته است و آن که بخواهد کنه ذات خدای را دریابد در واقع قایل به توحید نیست و کسی که برای او مثل و مانند قایل شود، به حقیقت او آگاهی نیافته است و کسی که برای او پایانی انگارد، او را تصدیق ننموده است و کسی که بخواهد به او اشاره کند در واقع به سوی خدا نرفته است، بل به سمتی دیگر روی نموده، به موجودی دیگر اشاره کرده است و هر کس او را تشبیه کند در واقع خداوند را قصد نکرده و هر کس برای خداوند اجزا و ابعاض قایل شود در واقع در برابر او کرنش و خواری نکرده است و هر کس بخواهد به نیروی اندیشه خویش او را در گمان آورد، در حقیقت به سراغ خدا نرفته است. هر آن چه به همراه نفس و ذات خویش شناخته شود، مصنوع و ساخته شده است و هر آن چه در چیز دیگری (یا به چیز دیگری) غیر از خود قائم و پابرجا باشد، معلول است و نیاز به علت دارد. به وسیله آفریدگان و ساخته های خدا می توان بر وجود او استدلال کرد و از رهگذر خرد است که معرفت و شناخت او پا می گیرد و به وسیله فطرت، حجت بر مردمان تمام می شود آفرینش آفریدگان به دست پروردگار، حجابی است میان او و آن ها، دوری و جدایی او از بندگانش، مکانی و مادی نیست، بلکه تفاوت وجودی اوست با نحوه وجود آن ها و آغاز داشتن آفرینش آفریدگان، گواهی است برایشان، بر این که خدا آغاز و ابتدا ندارد، چون هر چیز که آغاز و ابتدا داشته باشد نمی تواند آغازگر

چیز دیگری باشد نیز آلات و ادوات دادن خدا به آنان، گواهی بر این که در خداوند آلات و ادوات وجود ندارد چه، آلات و ادوات، گواه ناتوانی و ناداری دارنده آن هاست نام های او برای عبارت و تعبیر است و افعال و کردار او تنها برای تفهیم است. ذات او حقیقت است و کنهش جدایی او از آفریدگان و بقای او حد و مرز سایر پدیده هاست هر کس بخواهد اوصاف خدا را دریابد او را نشناخته است و هر کس بخواهد با اندیشه خود بر او احاطه پیدا کند در واقع از او گذشته است و او را پشت سر نهاده، بر چیز دیگری (که ساخته اندیشه اوست) احاطه پیدا کرده است و هر که بخواهد کنه او را دریابد به خطا رفته است.

هر کس بگوید: چگونه است؟ او را (به آفریدگانش) تشبیه نموده است و هر که بگوید: چرا و از چه راهی هستی یافته است؟ در واقع برای او علت تصویر کرده است و هر کس بگوید: از چه هنگام بوده است؟ برای او وقت و زمان تصور کرده است و هر کس بگوید: در کجا جای گرفته است؟ برای او جا و مکان خیال کرده است و هر که بگوید: حدش تا کجاست؟ برای او نهایی فرض کرده است و هر کس بگوید تا چه زمانی خواهد بود؟ برای او غایت و انتهایی قرار داده است و هر کس چنین کند میان او و دیگر آفریدگان حد مشترک قرار داده است و هر کس میان او و آفریدگانش حد مشترک قرار دهد برای او اجزا و ابعاض پنداشته است و هر کس او را دارای اجزا تصور کند او را وصف نموده و هر که او را وصف نماید درباره خداوند به لغزش دچار شده و

خداوند با دگرگون شدن آفریدگان، دگرگونی نیابد همان گونه که با حد و حدود آنان، محدود نمی گردد. احد است لیک نه به عنوان عدد (ی در برابر دو، سه و...)، ظاهر و آشکار است لیک نه به این صورت که قابل لمس باشد، آشکار و هویداست نه به این معنی که دیده شود، باطن و پنهان است، لیک نه این که از آفریدگان غایب باشد دور است نه از نظر مسافت نزدیک است لیک نه از نظر مکانی، لطیف است لیک نه از نظر جسمانی، موجود است لیک نه بعد از عدم، فاعل است و کار انجام می دهد، لیک نه از روی اجبار، بلکه با اختیار تام، می سنجد تصمیم می گیرد، لیک نه با نیروی اندیشه تدبیر می کند، لیک نه با حرکت اراده می کند، لیک نه با قصد، مشیت و اراده دارد لیک نه با عزم و تصمیم، درک می کند، لیک نه با آلت و وسیله حس، می شنود و می بیند، لیک نه با گوش و چشم یا وسیله دیگر.

زمان و مکان ندارد چرت و خواب او را فرا نمی گیرد، صفات گوناگون او را محدود نمی سازد، آلات و ادوات نیز او را مقید و محدود نمی کند. او پیش از زمان بوده است و قبل از عدم وجود داشته است و ازلیتش از هر آغاز و ابتدایی فراتر بوده است. از آفرینش حواس به دست او، روشن می شود که خود فاقد این حواس می باشد و از ایجاد عناصر معلوم می شود که عنصر ندارد و از آن چه که میان اشیاء ضدیت برقرار کرده دانسته می شود که خود،

ضد ندارد و با ایجاد مقارنه و هماهنگی میان امور، دانسته می شود که قرین و همآورد ندارد میان نور و ظلمت، آشکاری و گنگی، خشکی و تری و سرما و گرما ضدیت برقرار کرده است. امور نامساعد و دور از هم آن ها را به گرد هم فراهم آورده و امور نزدیک را از هم جدا نموده است و پراکندگی این ها و گرد آمدن آن ها گواهی است بر وجود پراکنده کننده و گرد آورنده شان و این آیه شریفه اشاره به همین معنی دارد. (وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ) (1) میان «قبل» و «بعد» در این آفریده جدایی و فرق می افکند تا همه بدانند او خود قبل و بعد ندارد. غرایز این آفریدگان نشان می دهد که غریزه دهنده به آنان، خود غریزه ندارد و تفاوت (نقص) آنان خود گواهی است بر این که تفاوت دهنده به آنان، نقصی ندارد و تفاوتی در ذاتش نیست. زمان دار بودن آنان بیان کننده این واقعیت است که زمان دهنده به آنان، فاقد زمان و فراتر از آن است. بعضی را از بعضی دیگر پنهان کرده تا دانسته شود، غیر از آن آفریدگان، حجابی دیگر میان او و آن ها نیست.

آن زمان که مَرْبُوب (و مخلوقی) وجود نداشت، او رب بود و آن زمان که مملوک و مخلوقی نبود، او مالک علی الاطلاق و مستولی بر همه چیز بود و آن زمان که هیچ موجودی نبود تا معلوم واقع شود، او عالم بود و آن زمان که مخلوقی در جهان نبود او خالق بود و نیز آن زمان که مسموعی وجود نداشت، معنای سمع

ص: 41

1- از هر چیزی جفت و زوج آفریدیم تا شما متذکر شوید، ذاریات / 49.

(شنیدن) درباره او صادق بود این گونه نبود که تنها از هنگامی که دست به آفرینش زد، آفریدگار به شمار آید، بل پیش از شروع به آفرینش، آفریدگاری درباره او مصداق داشته است.

چگونه می توان غیر از این را تصور کرد؟ حال آن که ابتدا و آغازی ندارد و نمی توان با کلمه «از» که ابتدا و آغاز را نشان می دهد او را در برخی زمان ها غایب فرض کرد بلکه همی شه و در همه اوقات بوده است و کلماتی مثل «قد» (در زبان عربی) که نشان دهنده نزدیکی زمان مورد نظر به زمان دیگری است (مثل فعل ماضی نقلی در فارسی) نمی تواند نشان دهنده نزدیکی زمان او باشد (چون تمام زمان ها چه دور و چه نزدیک همه نسبت به او یکسان هستند و کلماتی مثل «لعل» (به معنی شاید) که نشانگر احتمال و عدم قطعیت است و درباره آفریدگان، خبر از وجود مانع یا موانعی برای حصول کاری می دهد، درباره او چنین مفهومی را نمی رساند بلکه امر و اراده خدا قطعی الوصول است و کلمه «متی» (کی؟ چه زمانی؟) اگر چه درباره خدا به کار می رود لیک نشان دهنده وقت معینی برای او نیست و به کار بردن کلمه (زمان) درباره او به این معنی نیست که خداوند در ظرف زمان و محدوده آن قرار گرفته است و نیز کاربرد کلمه «مع» (به معنی با) درباره او به این معنی نیست که خداوند با چیزی قرین و همراه است.

ادوات، امثال خود را محدود می سازد (یعنی در حق تعالی اثری ندارد) و آلات متناسب با امثال و نظایر خویش است و این ها نه در خداوند بلکه در سایر اشیاء مؤثرند. ابتدای زمانی داشتن باعث

شده است که اشیاء و موجودات قدیم نباشند و قرب زمانی داشتن آن ها را از ازلی بودن باز داشته و فقدان بعضی از حالات و صفات آن ها را از کمال دور ساخته است افتراق و جدایی آن ها، گواه و نشانه وجود جدا کننده آن هاست تباین و تفاوت آن ها نشانه وجود تفاوت دهنده آن هاست آفریننده اشیاء از رهگذر آن ها بر خرد آدمیان جلوه کرده است و به وسیله آن ها از چشم ها پنهان گردیده است. ملاک استدلال اندیشه ها درباره خداوند، همین اشیاء موجودات است، در اشیاء تغییرات را قرار داده و دلیلشان بر اساس اشیاء است، اقرار به وحدانیت خود را به سبب وجود این اشیاء به آن ها الهام فرموده است تصدیق و اقرار به خداوند، از رهگذر خردها صورت می پذیرد و با اقرار به خدا ایمان کامل می گردد تا معرفت و شناخت نباشد دیانت کامل نمی شود و تا اخلاص نباشد، معرفت و شناخت انجام نمی گیرد و با اعتقاد به تشبیه اخلاصی در میان نخواهد بود و اگر کسی درباره خداوند به صفاتی زاید بر ذات قایل شود، تشبیه را نفی نکرده بلکه در واقع قایل به تشبیه شده است. هر چیزی که در مخلوق یافت شود در خالقش وجود نخواهد داشت و هر آن چه درباره او امکان داشته باشد، درباره صانعش محال و ممتنع خواهد بود درباره او حرکت و سکون وجود ندارد، چگونه امکان دارد، چیزی را که خود ایجاد کرده درباره خود او مصداق یابد؟ یا آن چه را خودش آغاز کرده و به وجود آورده به سوی او بازگردد و درباره او مصداق پیدا کند؟ اگر چنین بود نقص و کاستی و کمبود در ذاتش راه می یافت و کنهش از وحدت

درآمده دارای اجزا می شد و ازلی بودن درباره اش محال می گردید و خالق همانند مخلوق می شد.

اگر برای او پشت تصور شود، مقابل و روبه رو نیز تصور می شود و اگر برای او تمام بودن فرض شود، نقصان هم فرض می شود کسی که حدوث درباره اش محال نیست چگونه می تواند ازلی باشد؟ کسی که ایجاد شدن درباره اش محال نباشد چگونه می تواند ایجاد کننده اشیاء باشد؟ اگر چنین بود نشانه مخلوق و مصنوع بودن در او وجود می داشت و خود، آیه و نشانه می شد (برای یک موجود ازلی دیگر) نه این که موجودات دیگر آیه و نشانه برای او باشند

قول محال که مخالف حق و حقیقت است حجتی در بر ندارد و پرسش در پیرامون پروردگار، پاسخ ندارد و در غیر این صورت، خداوند تعظیم و احترام نشده است و در عقیده به این که خداوند به کلی (چه در ذات، چه در صفات و افعال) با آفریدگان مباینت و غیریت دارد، ظلم و افترا بی نیست موجود ازلی محال است که مرکب باشد یا دوگانه بودن در او راه یابد و آن چه آغازی ندارد، محال است آفریده باشد و آغاز و انجامی برایش تصور شود. معبودی نیست، مگر الله که بزرگ و بلند مرتبه است، کسانی که خدا را با دیگر موجودات یکسان می دانند، دروغ گفته اند و به گمراهی بزرگی در افتاده اند و به وضوح و آشکارا زیان نموده اند و

سخنرانی امام چونان آذرخشی بر سر بنی عباس فرود آمد. آنان وحشت زده شدند و مات و مبهوت از جای خویش تکان نمی خوردند. مأمون از آنان خواست تا به بزرگی امام، لب بگشایند و پنجشنبه آینده، لباس های سیاه خود را از تن به در کرده، لباس های سبز بپوشند و برای بیعت دادن باز گردند. بنی عباس سرگشته و حیرت زده از درگاه مأمون بیرون شدند.

مأمون و گردآوری دولتمردان

در آن روز مأمون، دولتمردان خویش از امیران، وزیران، حاجبان و نویسندگان گرفته تا اهل حل و عقد را گردآورد و چون اینان به حضور رسیدند، مأمون، فضل بن سهل را گفت: حاضران را آگاه ساز که امیرمؤمنان (مأمون) بر آن است، رضا علیه السلام را به ولایتعهدی خویش برگزیند سپس مأمون، عباسیان را فرمان داد تا جامه های سبز بر تن کنند و پنجشنبه آینده برای بیعت بازگردند. (2)

مأمون و نعیم بن حازم

مأمون، فضل را گفت: شایسته است نعیم بن حازم را فراخوانی و در پیرامون آن چه بر آن شده ایم، از او نظرخواهی، چه، او از آبرومندان است و پیشینه، شکوه و پیشوایی دارد.

فضل، نعیم را به درگاه مأمون آورد و او را از تصمیم خلیفه

ص: 45

1- صدوق، عیون اخبار الرضا، ج 1، صص 135 - 138.

2- شبلنجی، نور الابصار، ص 306

آگاه ساخت و بر آن ترغیش نمود و او را به فرمانبری یاد آور شد. نعیم سرباز زد و خدمات خویش و نیاکانش در یاری رسانی به دولت هاشمی (1) را که مایه عزت، امنیت، ثروت و جاه آنان شد یادآور گشت و آنان را گفت که چگونه حمایتشان کرده، روح و زندگی خویش را نثارشان نموده، با دشمنانشان ستیز کرده است از این رو او این بی عدالتی را نمی پذیرد و فرمانبردار کسی نمی شود که بیشتر خونس می ریخته و از آن چه می خواسته دورش می داشته و بر آن با او می جنگیده است.

فضل در پیرامون بیعت، گاه به نرمی و گاه به درشتی با نعیم سخن گفت. نعیم او را گفت: توفیق می خواهی پادشاهی را از بنی عباس گرفته، به فرزندان علی بسپری، سپس بر آنان نیرنگ سازی و پادشاهی را کسرایی (2) کنی و اگر چنین نمی خواستی جامه سپید علی و فرزندان را کنار نمی نهادی تا جامه های سبز رنگ کسری و مجوسیان را بر تن بیعت کنندگان کنی. آن گاه نعیم، مأمون را گفت: خدا را خدا را ای امیرمؤمنان! [این مرد] تو را در دین و پادشاهیات فریب ندهد، چه، خراسانیان بیعت مردی را پاسخ نمی گویند که خونس از شمشیرهایشان می چکد مأمون بی آن که خشمگین شود، نعیم را فرمان داد تا برود. سپس به فضل روی کرده، گفت چه نظر داری؟ فضل پاسخ داد: به نظر من نعیم

ص: 46

1- مراد از دولت هاشمی، همان دولت عباسی است.

2- کسری لقب پادشاهان ایران.م.

باید از خراسان بیرون رود، چه، در این جا ماندن او چیزی نیست مأمون گفت: او را نکشم؟ فضل پاسخ داد: ای امیرمؤمنان! تو پیش از این هرثمه را که در میان مردمان جایگاهی داشت، کشتی و مرگش را آشکار داشتی و مردمان یقین یافتند که تو او را کشته ای. نیز تو یحیی بن عامر را در اسارت کشتی و فرمان دادی عبدالله بن مالک را بیاورند و به سان کودکان بر سرین او تازیانه زدی از این رو می هراسم چون نعیم را نیز بکشی، خراسانیان شورش کنند لیک ما می توانیم او را با سپاهسانی کم شمار به جنگ ابن شکله گسیل داریم و کارگزاران خویش را فرمان دهیم که چون نعیم بر آنان گذشت، کاستی هایش را برطرف نسازند و بدورویی ندهند. مأمون گفت: من خوش نمی دارم که نعیم سوی ابن شکله رود فضل پاسخ داد من این راه آسانتر می دانم. سپس با موافقت مأمون، نعیم به سوی ابن شکله گسیل داشته شد و تا آن هنگام که ابراهیم (1) پنهان شد، با این شکله بماند.

پس از چندی، نعیم دستگیر شد و او را نزد حسن بن سهل بردند. محمد بن جهم گوید: نعیم گوید: نعیم سر و پا برهنه به بارعام حسن بن فضل درآمد و در پیشگاه او ایستاد و گفت گناهم بزرگ تر از آسمان است! گناهم بزرگ تر از بادهاست! گناهم بزرگ تر از آب هاست. حسن او را گفت: آرام! پیش تر فرمانبردار بوده ای و در فرجام کار نیز توبه می کنی و گناه را میان این دو، جایگاهی نباشد و

ص: 47

1- مراد، ابراهیم بن مهدی، عموی مأمون است.

گناهت در میان گناهان، بزرگ تر از بخشودن امیر مؤمنان در میان بخشودن ها نیست خداوند از گناهت در گذرد و گذرد و بر تو ببخشد. (1)

بازتاب بیعت (اواخر ماه شعبان سال 201 ه. ق - شهر مرو)

اشاره

پس از دیداری که میان مأمون و دولتمردان او، صورت پذیرفت، خبر به سان برق در میان مردمان منتشر شد و آنان هر بام و شام در در پیرامون آن سخن می راندند. پذیرش این خبر از سوی مردم، بسته به خواهش ها و گرایش هایشان، گونه گون بود. یکی شادمان و مژده گوی شد یکی ناشاد و اندوهگین و دیگری به شگفت آمد و نمی دانست آن چه مردمان می گویند درست است یا شایعه ای چونان دیگر شایعه هاست آن چه از دیدگاه ما اهمیت دارد، دیدگاه دو گروه از مردم است:

1- یاران و پیروان امام رضا علیه السلام

یاران امام رضا علیه السلام خبر را همانند مردمان پذیرفتند. گروهی از آنان شادمان و مژده گوی شدند و گمان بردند به زودی خلافت به امام علیه السلام خواهد رسید و او عدالت را برپا خواهد داشت و گشایش نزدیک شده، مردم از ستم و سرکش عباسیان رهایی می یابند لیک اندک گروهی دیگر اندوهگین شدند، چه می دانستند این کار مگر با رسیدن به ابعاد و اهداف خطرناک خویش، پایان نپذیرد و این بیعت، تنها بر پایه برنامه ای بسیار خبیثانه، طرح

ص: 48

ریزی شده که مراد از آن نابود سازی امام رضا علیه السلام و مشروعیت بخشیدن به عباسیان است محمد بن عرقه، یکی از برگزیده ترین و نزدیکترین یاران امام، در شمار این گروه اندک بود. او بر آن شد نزد امام علیه السلام رود و او را از سبب پذیرش ولایتعهدی باز پرسد.

شیخ صدوق به سند خویش از محمد بن عرقه روایت می کند، که او گفت: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! چه چیزی تو را بر آن داشت تا ولایتعهدی را بپذیری؟ فرمود همان چیزی که جدم امیر مؤمنان را واداشت تا در شورا شرکت کند. (1)

2-عباسیان

پس از این که امیران بنی عباس از نزد مأمون بیرون آمدند نگرانی آنان را فرا گرفت، چه، با شنیدن سخنان امام رضا علیه السلام در پیرامون توحید دانستند او دانا مردی است که از امور آگاهی دارد و به قله دانش او نرسند و این خطری بزرگ پدید خواهد آورد. از این رو بار دیگر گرد آمدند و درباره جریان امور پس از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام و آینده خود به گفتگو نشستند. سپس بر آن شدند گروهی را به جلوداری اسحاق بن موسی بن عیسی عباسی نزد امام رضا علیه السلام بفرستند.

شیخ کلینی در کافی به سند خویش از مروک بن عبید، از محمد بن زید طبری روایت می کند که گفت: در خراسان خدمت

ص: 49

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم و گروهی از بنی هاشم (1) از جمله اسحاق بن عباس بن موسی نیز نزد آن حضرت حضور داشتند، حضرت به اسحاق فرمود: اسحاق! به من گزارش رسیده که شما می گوئید ما بر آنیم مردم بنده ما هستند! (2) نه به خویشاوندیم با رسول خدا سوگند! من هرگز چنین نگفته و از هیچ کدام از پدرانم چنین نشنیده ام و از احدی از آنان خبر ندارم که چنین فرموده باشد. لیک ما می گوئیم: مردم بنده ما هستند در اطاعت از ما و یاور ما هستند در دین، این مطلب را هر که شنیده، باید به غایبان برساند. (3)

آماده شدن برای بیعت

روزهای آغازین ماه رمضان سال 201 ه.ق، مرو، قصر خلافت عباسی

مردمان هم چنان از بیعت ولایتعهدی امام رضا علیه السلام سخن می گفتند و به محض این که ماه رمضان فرا رسید، مأمون جامه های سیاه را، که نماد نیاکان او بود، از تن به درآورده، لباس های سبز بر تن کرد دولتمردان او از وزیران و نویسندگان گرفته تا حاجبان و

ص: 50

1- مراد بنی عباس است.

2- پیشتر گوشزد کردیم که این ادعا، شایعه ای بود بر بافته مأمون، که آن را رواج داد تا مردمان پس از قیام ابن طباطبا گرد علویان را نگیرند.

3- اصول کافی 187/1، ج 10؛ مفید، امالی، 156 (مجلس سیام)؛ طوسی، امالی، 21/1

فرماندهان نیز چنین کردند مگر سه تن از فرماندهان او که عبارتند از:

1- علی بن ابی عمران

2- ابویونس

3- عیسی جلودی

اینان هارون الرشید را خدمت کرده بودند و از اندیشه سپردن ولایتعهدی مأمون به امام رضا علیه السلام بیزاری می جستند و بدان خشود نبودند مأمون نیز آنان را به زندان افکند. (1)

از رسوم خلیفه

مأمون آن گونه بود که چون در مجلسی حضور می یافت نباید کسی در لباس پوشیدن و به ویژه دستار بستن، همانند او می بود. او نوعی کلاه بلند (2) بر سر می نهاد که دستاری گرد آن پیچیده شده بود و این کلاه و دستار، ویژه خلیفه یا ولیعهد او بود. مأمون همواره بر برادر خود، قاسم بن رشید (3) سخت می گرفت،

ص: 51

1- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا

2- نام این کلاه، رصافیه است که کلاهی است با دستانی برگرد آن

3- قاسم بن رشید: برادر امین و مأمون. او در سال 173 ه / 790 م) زاده شد. پدرش رشید، ولایتعهدی را پس از امین و مأمون بدو سپرد و او را (مؤتمن) لقب داد و در سال 186 ه جزیره، ثغور و عواصم را به تیول او داد، در حالی که نوجوانی بیش نبود و مأمون بر اداره این سرزمین ها اشراف داشت تا این که مؤتمن جوانی شده و هارون الرشید به سال 187 ه او را برای جنگ به سرزمین روم گسیل داشت و در سال 192 ه بر سرزمین رقه به حکومتش گمارد تا برای حکومت آموزش بیند هنگامی که امین به خلافت رسید در سال 193 ه مؤتمن را از حکومت جزیره برکنار کرد و او را بر قنسرین و عواصم گماشت. چون درگیری میان امین و مأمون شدت گرفت مؤتمن به خراسان نزد مأمون رفت و مأمون به سال 197 ه او را به جرجان فرستاد و او آن جا ماندگار شد. سپس مأمون در سال 198 ه- پس از قتل امین او را از ولایتعهدی برکنار کرد و فرمان داد بر روی منبرها برای او دعا نکنند مؤتمن به روزگار مأمون در بغداد بمرد و به خلافت نرسید (الاعلام 5/ 186).

چه، او هنگامی که در مروسوار بر اسب می گشت، کلاهی همچون مأمون بر سر می نهاد.

جاحظ می گوید: برخی از یاران ما از حسن بن قریش (1) روایت کرده اند که گفت: هنگامی که قاسم بن رشید مرد، مأمون پیکری را سوی من فرستاد، تا نزد او روم سپس از من درباره عیال و اموال قاسم پرسید و از او شکایت ها کرد و گفت که چنین و چنان می کرد و در لا به لای همین شکایت ها بود که گفت: چون به مروسوار بر اسب می گشت، کلاهی چون کلاه من بر سر می نهاد (2).

مأمون پیش از آن که مردمان بر او درآیند، وزیر خویش، فضل ابن سهل یا حاجب خود را از لباسی که بر تن می کرد، آگاه می ساخت.

ص: 52

1- حسن بن قریش: از نزدیکان مأمون، که خلیفه درباره برادرش قاسم با او سخن گفت

2- مأمون از قاسم بدان سبب گله می گزارد او از روی عمد، خویش را به مأمون شبیه می ساخت و این بایسته را به جانمی آورد که نهادن کلاهی هم چون کلاه مأمون را ترک گوید؛ تا مأمون در پایتخت خویش تنها کسی باشد که کلاهی چنین بر سر نهد. (التاج فی اخلاق الملوک، 47).

جاحظ می گوید: ابو حسان زیادی (1) (پس از یاد کرد فضل و طلب رحمت و مغفرت برای او) مرا گفت: شبی در بستر آرمیده بودم که پیکی نزد من آمد و گفت: ذوالریاستین می گوید: فردا که به قصر خلافت (2) آمدی کلاهی بر سر مگذار ابو حسان می گوید: خاموش بر جای خویش ماندم، چه نمی دانستم او از این سخن چه مرادی دارد چون فردا شد مردمان بر پایه طبقة و رتبه خویش در دربار نشسته بودند که حسین (3) بن ابی سعید از در، در آمد و گفت امیر مؤمنان امروز با کلاهی بر سر، بر تخت می نشیند. دستارها را از سر بردارید؟! (4)

روز بیعت صغری (پنجشنبه، 3 / رمضان / 201 ه.ق - 25 / مارچ / 817 م)

چون روز پنجشنبه شد، فرماندهان، حاجبان، قاضیان و دیگر مردمان بر پایه طبقة و جایگاهی که داشتند، در درگاه مأمون گرد آمده بر جای خویش نشستند مأمون بر تخت خلافت نشست و فرمان داد دو بالش بزرگ را چنان انباشته ساختند که به جایگاه و تخت او پیوست. سپس امام رضا علیه السلام آمد و بر آن دو بالش نشست.

ص: 53

1- از فقیهان بزرگ بغداد که مأمون او را در مسأله خلق قرآن آزمود او صاحب فتوا و روایت بود و متوکل او را به حکومت ایالت شرقی مصر گمارد (241 ه- المحاسن النجوم الزاهرة، 1 / 639 و 735)

2- قصر خلافت در مرو.

3- در برخی نسخه ها: حسن

4- التاج فی اخلاق الملوك، 46

امام جامه ای سبز رنگ بر تن کرده بود و دستاری بر سر و شمشیری بر کمر بسته بود پس از این مأمون، عباس پسر خویش را فرمان داد تا به سوی امام رود و به عنوان نخستین کس، با او بیعت کند آن گاه امام رضا علیه السلام دست خویش بالا برد به گونه ای که پشت دستش به روی خود و کف دستش به روی حاضران بود سپس مأمون گفت: دست خویش بگشا تا مردمان با تو بیعت کنند. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین بیعت می کرد و دست خویش بالای دست بیعت دهندگان می نهاد مأمون گفت: هر گونه می خواهی بیعت ستان. سپس گروهی از هاشمیان و صحابه با امام بیعت کردند، در حالی که دست او بالای دست آنان بود.

پس از انجام بیعت، فضل بن سهل بر مردمان درآمد و پس از حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر و دودمان او، مردمان را به منتی بشارت داد که خداوند به سبب اندیشه خلیفه در بیعت با امام رضا علیه السلام بر آنان نهاده است، چه امام فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام نیز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (1)

شیخ صدوق به سند خویش از حسن بن جهم روایت می کند که گفت: پدرم مرا حدیث کرده، گفت: هنگامی که مأمون با علی بن موسی الرضا علیه السلام پیمان ولایت عهدی را بست، بر منبر شده گفت: ای مردم! خبر بیعت با علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام به شما رسید، به خدا

ص: 54

1- شیخ مفید، الارشاد؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار؛ شبلنجی، نور الابصار، 206.

سوگند اگر این نام ها را بر کر و گنگ بخوانند به اذن اراده خداوند عزوجل شفا یابد. (1)

سپس مأمون، امام رضا علیه السلام را گفت: با مردمان سخن گو. امام نیز پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: ما به سبب پیامبر صلی الله علیه و آله بر شما حقی داریم و شما نیز بر ما حقی، پس اگر شما حق ما را گزاردید، گزاردن حق شما نیز بر ما واجب می گردد. در آن مجلس از امام، جز این سخنان سخن دیگری یاد نشده است سپس مأمون فرمان داد تا روزیانه یک سال را به مردم بدهند. (2)

روز بیعت کبری (دوشنبه، 7 رمضان / 201 ه. ق - 29 / مارچ / 817 م)

پس از بیعت صغری، چند روزی [از سوم رمضان تا هفتم همان ماه] در قصر خلافت برای به انجام رساندن بیعت کبری آمادگی حاصل شد، از این رو به آگاهی مردم رساندند که برای بیعت حضور یابند و بنی عباس، فرماندهان، قاضیان، حاجبان و دولتمردان نیز فرا خوانده شدند، تا دیگر بار بیعت کنند سه تخت نیز برای مأمون بن هارون الرشید، خلیفه عباسی و امام رضا علیه السلام ولیعهد و فضل بن سهل (3) وزیر نهاده شد.

ص: 55

1- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا

2- شیخ مفید، الارشاد، قاضی نعمان، شرح الاخبار، شبلنجی، نور الابصار، 206.

3- احتمال دارد، این تخت که برای فضل بن سهل نهاده شد، جدا از تختی باشد که همواره بر آن می نشست، چه او هنگامی که می خواست نزد مأمون رود، بر تختی بالدار جای می گرفت که بر دوش مردانی حمل می شد. فضل تا چشم مأمون به او نمی افتاد هم چنان تخت خود بود و چون جسم مأمون بر او می افتاد، فضل از تخت به زیر می آمد و پیاده به سوی مأمون می رفت و تخت را نیز به پیشگاه مأمون می بردند. سپس فضل سلام می کرد و بر تخت خویش می نشست. سعید بن مسلم و یحیی بن معاد نیز همین گونه رفتار می کردند هارون یتیم گوید: فضل بن سهل در این کار از روش دربار ایرانیان پیروی می کرد، زیرا یکی از وزیران پادشاهان ایران بر تختی می نشست و دوازده مرد که همه امیرزاده بودند او را حمل می کردند. (جهشیاری، الوزراء و الکتاب).

چون روز دوشنبه فرا رسید، بنی هاشم، فرماندهان، حاجبان و قاضیان و دیگر مردمان در قصر خلافت گرد آمده، بر پایه رتبه ای که داشتند در جای خویش قرار گرفتند و مراسم بدین ترتیب جریان یافت:

1- مأمون، خلیفه عباسی و امام رضا علیه السلام، ولیعهد و فضل بن سهل، وزیر او حضور پیدا کردند و چون بر تخت های خویش نشستند، به مردمان اجازه داده شد که به قصر در آیند. (1)

خلیفه عباسی، وزیر خویش فضل بن سهل و برادر او حسن بن فضل را در حضور مردم گرامی می دارد و پس از بیعت در گرامی داشت آنان، نامه ای به نام (الحباء و الشرط) می نگارد و همگان را بر آن گواه می گیرد. (متن این نامه پس از مباحث مربوط به بیعت امام رضا علیه السلام خواهد آمد.)

2- خلیفه عباسی، خطبه ولایتعهدی را در حضور مردمان می خواند و در آن مردم را به بیعت فرمان می دهد. این خطبه را

ص: 56

1- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضاء علیه السلام حدیث ریان بن شیب

خلیفه، خود نگاشت و به "سند ولایتعهدی" نامبردار شد که در برگ های آینده خواهد آمد.

4 - پس از خطبه مأمون مردمان، امام رضا علیه السلام را برای ولا یتعهدی شاد باش گفتند.

شیخ صدوق به سند خویش از احمد بن محمد بن اسحاق آورده است، که گفت: پدرم مرا حدیث کرده، گفت: چون با حضرت به ولایتعهدی بیعت کردند، مردمان گرد آمده، او را شاد باش می گفتند پس از گوش فرا دادن به شاد باش های مردم، امام آنان اشاره نمود که سکوت کنند سپس فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم سپاس پروردگاری را که آن چه بخواهد انجام می دهد و بر حکمش کسی را حق اعتراض نیست و قضایش را احدی رد کردن نتواند: "می داند خطای دیده ها و نهان شده در دل ها را" و درود خداوند بر محمد اولین و آخرین آفریدگان و بر خاندان و فرزندان پاک و پاکیزه اش آن گاه فرمود: من علی بن موسی ابن جعفر می گویم که امیر مؤمنان (مأمون) - که خداوند در درستکاری او را یاری کند و او را به راه راست موفق دارد - از حقوق ما حقی را شناخت که دیگران آن را شناختند و رحمی را که دیگران قطع کرده بودند، وصل نمود و جان هایی را که با ترس و وحشت می زیستند، امان داد و مطمئن ساخت و نیازمندان را اگر بود، بی نیاز کرد. او در همه این امور در پی خرسندی پروردگار جهانیان بود و جز از نزد او، پاداشی نمی خواست «و خدا به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهد داد و پاداش نیکوکاران را تباه نخواهد

ساخت». همانا خلیفه، ولایتعهدی خویش و خلافت بزرگ را - اگر پس از او باشم - به من وانهاده است، پس هر که گره ای را که پروردگار به حفظ و نگهداری آن فرمان داده، بگشاید و پیوندی را که پروردگار، استواری آن را خواسته، بگسلد حرمت او را نگاه نداشته و حرامش را حلال دانسته است، چه بدین کار، حق پیشوا را تباه ساخته و فرمایش را گردن نهاده و به اسلام و آیین خداوند بی حرمتی کرده است. چنان که در گذشته، این کار صورت گرفت [حرمت وصایت رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه داشته نشد] و شخص وصی بر آن نابکاری ها شکیب ورزید و پس از آن در دوران قدرت، متعرض آن نشد، از بیم آن که مباد در دین، پراکندگی پدید آید و رشته یکپارچگی مسلمانان بگسلد، چه، مردمان به جاهلیت نزدیک بودند و منافقان در کمین فرصتی تا دستاویزی بیابند و شری به پا کنند و اکنون هم نمی دانم با من یا شما چه خواهد شد؟ «فرمان جز به دست خدا نیست، که حق را بیان می کند و او بهترین داوران است»⁽¹⁾

5- مأمون، مردمان را رخصت می دهد تا بیعت کردن را آغاز کنند مردم بدین صورت بیعت می کردند که آن سه تن (مأمون، امام رضا علیه السلام فضل ابن سهل) دست راست خود را پشت به آسمان نگهداشتند و مردم کف دست را رو به بالا به زیر دست آنان از آخر

ص: 58

1- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، 146/2، ح 17؛ علامه مجلسی، بحار الانوار 141/49، ح 17؛ عوالم الامام الرضا، 252

شست ها تا بالای انگشت کوچک می کشیدند و از دیگر در بیرون می شدند، تا در پایان پس از بیعت همه مردم، جوانی از انصار پیش آمد و به عکس قبلی ها دست داد (یعنی شست خود را زیر انگشت کوچک امام نهاد و به طرف شست امام کشید) حضرت لبخندی زد و فرمود: همه به صورت فسخ بیعت دست دادند، لیک این جوان به صورت عقد بیعت رفتار کرد. مأمون پرسید: عمل فسخ چگونه است و عمل عقد چگونه؟ امام فرمود: عقد بیعت، دست دادنش از آخر انگشت کوچک تا آخر شست و فسخ بیعت از آخر شست است تا سر انگشت کوچک. چون امام این سخن را فرمود، سر و صدا برخاست و مردمان به هم بر آمدند و مأمون فرمان داد تا مردمان از نو آن گونه که امام فرمود، بیعت کنند. مردمان گفتند: چگونه آن که رسم بیعت نمی داند سزاوار خلافت باشد! هر آینه آن که این رسم می داند، به خلافت سزاوارتر است از آن که این رسم نمی داند. (1)

متن سند ولایتعهدی

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته ای است که عبدالله بن هارون الرشید، امیرمؤمنان، برای علی بن موسی بن جعفر، ولی عهد خویش نگاشت.

خدای عزوجل، اسلام را به عنوان دین برگزید و از میان

ص: 59

1- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، 138/2، علامه مجلسی، بحار الانوار، 49 / 144، ح 21؛ حلیة الابرار 20 / 457

بندگانش، فرستادگانی را گزین کرد تا نشان دهنده راه او و رهنمای مردمان به سوی او باشند. نخستین آنان، آخرینشان را مژده دادند و آنان که آمدند پیشینیان خویش را تصدیق کردند تا این که پس پدید آمدن فاصله ای در ظهور پیامبران و نابودی دانش و بریدگی وحی و نزدیک شدن رستاخیز، پیامبری پروردگار به محمد صلی الله علیه و آله رسید.

پس پروردگار به او پیامبران را پایان داد و بر آنان گواه و چیره اش ساخت و استوار کتاب خویش، بر او فرو فرستاد که از پیش روی آن و از پشت سر، باطل بدان ره نیافته است و وحی ای است از سوی دانایی ستوده که حرام و حلال می کند و مژده، بیم، پروا و هشدار می دهد و به نیکی نیز فرمان و از بدی باز می دارد، تا گواهی روشن بر آفریدگان پروردگار باشد و هر که باید هلاک شود با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که باید زنده شود با دلیلی واضح زنده بماند و خداست که در حقیقت، شنوای داناست.

پیامبر صلی الله علیه و آله، پیام پروردگار گزارد و با حکمت و اندرز نیکو و روش نیکوتر مجادله، که بدان فرمان یافته بود، مردمان را به راه خدا فرا خواند سپس در این راه، پیکار و سخت گیری را به کار زد تا این که پروردگار، جانش ستاند و آن چه نزد خویش داشت، برایش گزید.

چون نبوت به فرجام رسید و پروردگار به محمد صلی الله علیه و آله، وحی و رسالت را پایان، داد استواری دین و سامان دادن کار و بار مسلمانان را به خلافت و کمال و سربلندی آن و حقی که در آن برپا داشته

می شود وابسته ساخت؛ این حق با فرمانبرداری خدا که بدان فرایض و حدود او و شرایع و سنت های اسلام برقرار و با دشمن خدا پیکار می شود بر پا می گردد.

پروردگار، خلفا را بر دین و بندگان خویش و پشتیبان ساخت پس آنان باید در این نگاهبانی و پشتیبانی، خدای را فرمان برند و مسلمانان نیز باید، خلفای خویش را و برای برپایی حق و عدالت و امنیت راه ها و نگاه داشتن خون ها و بهبود روابط و ایجاد دوستی، یاری شان رسانند که اگر نه چنین، جمع مسلمانان پریشانی یابد و به هم ریزد و آیینشان ناسازی گیرد و شکست بردارد و دشمنانشان برتری یابند و سخنشان به پراکندگی دچار شود و دنیا و آخرت را ببازند.

پس بر آن که خدای او را در زمین به خلافت گماشته و آفریدگانش را به او سپرده سزاست که در راه او کوشش کند و در آن چه خدا بدان خرسند است و فرمانبرداری او به شمار می آید، از خود گذشتگی نشان دهد و به آن چه پروردگار بدان خشنود است و از او بازخواست می کند روی آورد و در آن چه پروردگار بدو سپرده و برگردنش نهاده به حق حکم راند و با عدالت رفتار کند، چه، خداوند به پیامبر خویش، داوود علیه السلام می فرماید: «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [جانشین] گردانیدیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در. کند در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می روند به [سزای] آن که

روز حساب را فراموش کرده اند عذابی سخت خواهند داشت» (1)، نیز فرمود: «پس سوگند به پروردگارت که از همه آن ها خواهیم پرسید. از آن چه انجام می دادند» (2).

نیز به ما رسیده است که عمر بن خطاب گفت: اگر بُزی در کرانه فرات گم شد، بیم دارم پروردگار بر آنم بازخواست کند به خدا سوگند وقتی کسی که تنها مسؤول خویش است و به سبب کرداری که میان او و خدایش گذشته، بازخواست می شود و در معرض امری گران و خطری بزرگ قرار دارد، پس حال آن کسی که به سرپرستی امتی گماشته می شود چگونه تواند بود؟ و در توفیق و مصون ماندن و استوار ساختن و رهنمایی به آن چه مایه استواری حجت و نیل به خرسندی و رحمت خدا می شود، بر اعتماد می شود و او پناهگاه است.

از جمله آفریدگان خدا بر روی زمین آن کس در کار خویش عاقبت نگرتر و نسبت به دین خدا و حق بندگان او دلسوزتر است روزگار که به فرمانبرداری خدا و کتاب او و سنت پیامبرش در روزگار حیات او و پس از رحلتش عمل کند و درباره کسی که ولایتعهدی آنان را به وی وا می گذارد و برای پیشوایی مسلمانان و سرپرستی پس از خود تعیینش می کند و وی را پرچم راهنما، پناهگاه جمع الفت و پاسدار خون های ایشان می سازد و به اذن خدا او را مایه

ص: 62

1- ص 26/

2- حجر 92/ 93

ایمنی آنان از تفرقه، فساد و اختلاف و دور کردن مکر و فریب شیطان از آنان قرار می دهد، بسیار بیندیشد پس خدای عزوجل از باب اتمام و اکمال و عزت فزایی اسلام و برای مصلحت مسلمانان، پس از خلافت، ولایتعهدی را مقرر داشت و به خلفای خویش الهام نمود که تأکید دارد، وجود کسی که بعد از خود برای ادای این مهم گزین می کند، مایه عظمت این نعمت (خلافت) و فراگیری عافیت (امت) باشد و بدین گونه خداوند، مکر تفرقه افکنان، دشمنان، سخن چینان، جدایی طلبان و فرصت جویان فتنه انگیز را در هم شکست.

از هنگامی که دور خلافت به امیر مؤمنان رسیده است، وی همواره تلخی طعم، سنگینی بار و سختی حمل آن را آزموده و آن چه بر متصدی امر خلافت از التزام به فرمانبرداری خدا و مراقبت در وظیفه ای که بر عهده او نهاد شده، واجب بوده است امیر مؤمنان آن را دانسته و تن خود را رنج و چشمش را بیدار نگاه داشته است و اندیشه اش را پیوسته در راه سرافرازی دین برانداختن مشرکان، صلاح امت، گسترش عدالت و برپاداشتن اصول کتاب و سنت به کار بسته است و این همه او را از تن آسایی و آسودگی و زندگی مرقّه بازداشت. وی به آن چه خدا از او بازخواست می کند آگاه بوده با عشق به این که در حالی به دیدار خداوند نائل آید که بر دین خدا و بندگان او دلسوز بوده و برای ولیعهدی و سرپرستی امت پس از خود بهترین کسی را که برای او مقدور بوده و از دیدگاه دین و پرهیزگاری و دانش، سرآمد اقران و برای برپاداشتن

امر و حق خدا از دیگران امید آفرین تر است، برگزیده و شب و روز به مناجات، از درگاه باری تعالی در این امر طلب خیر نموده و مسألت کرده است که آن چه مایه خرسندی و طاعت اوست به وی الهام فرماید و در جستجوی او (چنین فرد شایسته ای) در میان تمامی افراد دودمان خویش اعم از فرزندان عبدالله بن عباس و فرزندان علی بن ابی طالب، اندیشه و بینش خود را به کار بسته است. در خصوص آنان که حال و مذهب ایشان را می دانسته، به همان علم خویش اکتفا کرده و پیرامون آنان که وضعشان بر خود او روشن نبوده از راه پرس و جو و تحقیق، نهایت کوشش و توان خویش را مبذول داشته است، تا این که بر امور و احوال ایشان به تمام و کمال و کمال، معرفت و یقین یافته و اخبار آنان را به مشاهده آزموده و احوالشان را به عیان سنجیده و آن چه را که از ایشان مکشوف نبوده، با پرس و جو کشف کرده است. پس برگزیده و به گزین او، پس از مسألت خیر از خداوند و رنجی که در ادای حق الهی در مورد بندگان خدا و کشور اسلام در میان افراد هر دو خاندان (علوی و عباسی) تحمل کرد «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» است، زیرا که فضل کامل و دانش سودبخش و پرهیزگاری آشکار و پارسایی ناب و بی اعتنایی به دنیا و مردم پذیری او را به عیان دید و بر وی روشن شد که اخبار نیک درباره او همواره متواتر و زبان همگان بر (بزرگواری) او متفق و سخن جملگی پیرامون او یکسان و فراگیر است و پیر و جوان و خرد و کلان به فضل او معترفند. پس این

پیمان را منعقد کرد و خلافت بعد از خود را به او سپرد (1) در حالی که اطمینان به خیر خدا دارد، زیرا خداوند می داند که وی برای او از خود گذشت و ایثار نمود و به مصلحت اسلام و مسلمانان نظر داشت و درصدد جلب سلامت و کسب ثبات حجت و رستگاری در روزی بود که مردم برای حضور در پیشگاه پروردگار جهانیان بر می خیزند امیر مؤمنان فرزندان و خاندان و نزدیکان و سرداران و خدمت گزارانش را بدین امر فرا خواند و آنان شادان و شتابان بیعت کردند، چه می دانستند که امیر مؤمنان اطاعت خدای را بر علاقه به فرزندان خویش و دیگرانی که در خویشاوندی از او (علی بن الرضا موسی الرضا) نزدیک تر هستند، مقدم دانسته است، از آن جا که نزد امیر مؤمنان (محبوب) و رضا بود او را «الرضا» نامید.

ص: 65

1- عبد الله بحرانی صاحب کتاب عوالم العالم می گوید: استادم علامه مجلسی گفته است: ما اخبار کشف الغمه را از نسخه ای قدیمی و تصحیح شده گرفته ایم، که اجازات عالمان گرامی بر آن بود و در این موضع از سند ولایتعهدی در حاشیه آن نوشته شده بود: امام به قلم شریف خود زیر گفتار مأمون «و خلافت بعد از خود را...» جمله: «بل جعلت فداک = بلکه من فدایت کردم» را نوشته است و زیر نام خود، این عبارت را مرقوم داشته است «وصلت رحم و جزیت خیرا = خویشاوند را پیوند دادی و پاداش نیک یافتی» و زیر کلمه «الرضا» به قلم مبارک خویش نوشته است: «رضی الله عنک و ارضا علیه السلام ک و احسن فی الدارین جزاک = خدا از تو خرسند باشد و خرسندت بدارد و در هر دو سرا پاداش نیکت دهد» و در زیر ستایشی که مأمون از او کرده به قلم مبارک خود نوشته است: «اثنی الله علیک فاجمل و اجزل لیدیك الثواب فاکمل = خدایت ستوده و نیکو داشته و پاداش نیکت بخشیده و کامل فرماید»

پس شما ای زمره افراد خاندان امیر مؤمنان و ای سرداران و سپاهیان و عامّه مسلمانانی که در مدینه هستید، همگی با امیر مؤمنان و پس از او با علی بن موسی الرضا، به نام و برکت او و برای حسن انجام وظیفه وی در دین خدا و ادای حق بندگان پروردگار بیعت کنید؛ بیعتی که دانسته و فهمیده دست های خود را به سوی آن دراز کنید و آغوش های خود را با دلی گشاده بر آن باز نمایید و به آن چه امیر مؤمنان از این کار اراده نموده و این که طاعت خدا را ترجیح داده و به مصلحت خود شما در این کار نگریسته است، دانا باشید و از خداوند بر آن چه در اجرای حق الهی بر ادای سرپرستی و علاقه شدید وی به رشد و خیر و صلاح شما به امیر مؤمنان الهام کرده است، سپاسگزار باشید و امیدوار که نتیجه آن موجب جمع الفت و پاسداری خون ها و پیوستن پراکندگی ها و پرکردن رخنه های کار شما و افزایش نیروی دین و در هم کوفتن دشمنان و استوار ساختن امور شما می گردد.

در فرمانبرداری از خدا و اطاعت از امیر مؤمنان بشتابید که اگر (در بیعت) شتافتید و خدا را سپاس داشتید، ایمن هستید و - ان شاء الله بهره خود را در این امر خواهید یافت.

روز دوشنبه هفت روز از ماه رمضان رفته، سال دویست و یک هجری، به دست خویش نوشت.

دست خط امام رضا علیه السلام بر سند ولایتعهدی

سپس مأمون به علی بن موسی علیه السلام نزدیک شد و به وی گفت:

به خط خود بر پذیرفتن این پیمان چیزی بنویس و حاضران را به آن چه در ادای حق الهی و سرپرستی مسلمانان به انجام می رسانی گواه گیر (1)

دست خط امام رضا علیه السلام بر پشت سند ولایتعهدی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را که هر آن چه خواهد، کند و هیچ عامل تأخیر افکنی در برابر فرمان و هیچ سر تابنده ای پیش قضای او وجود ندارد هر نگاه دزدانه ای را می بیند و بر آن چه در سینه ها نهان است آگهی دارد و درود او بر پیامبر خویش محمد، خاتم پیمبران و خاندان پاک و نیک نهاد او.

من علی بن موسی الرضا، می گویم: امیر مؤمنان - که خدایش به استواری کمک کند و به رستگارش توفیق دهد، حق ما را که جز او نشناخت بشناخت پس خویشاوندی هایی را که گسیخته بودند پیوند داد و جان هایی را که نگران بودند، ایمن ساخت، بلکه آنان را که از دست رفته بودند، زنده نمود و پس از آن که نیازمند شده بودند توانگرشان ساخت، در حالی که خرسندی پروردگار جهانیان را خواستار بود و پاداشی از دیگری نمی خواست به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازد.

ص: 67

او (ولایت) عهد خویش و فرمانروایی بزرگ پس از خود را در صورتی که باقی بمانم - به من وانهاد، پس کسی که گره ای (پیمانی) را که خداوند به بستن و محکم کردن آن امر فرموده، بگشاید و رشته ای که خداوند، استواری آن را می پسندد، بگشاید خداوند (بر هم زدن) حریم (امن) او را آزاد ساخته، تحریم شده (خون) او را حلال کرده است، چه او بدین گونه حق پیشوا را ضایع کرده، حرمت اسلام را شکسته است. چنان که در گذشته این کار صورت گرفت (حرمت وصایت رسول خدا نگهداشته نشد) شخص وصی بر آن ناکاری ها و اعمال خلاف، شکیب ورزید و پس از آن هم در روزگار، قدرت بدان نپرداخت، از بیم آن که مباد تفرقه ایجاد شود و آیین اسلام به سستی روی نهد و رشته وحدت و اتحاد مسلمانان بگسلد. زیرا اندیشه های روزگار جاهلیت در مغزها باقی بود و بدان نزدیک و قریب العهد بودند و منافقان کمین کرده، در راه یافتن فرصت نشسته بودند تا دستاویزی بیابند و شری به پا کنند.

من خدا را اگر (مأمون در ظاهر هم) سرپرستی مسلمانان را به من سپرد و خلافت خویش را به عهده ام نهاد، بر خود گواه می گیرم که میان مردم عموماً و میان فرزندان عباس بن عبدالمطلب خصوصاً بر اساس فرمانبرداری خداوند و سنت پیامبر او صلی الله علیه و آله رفتار کنم، خونی نیزم و ناموسی و مالی را مباح نشمارم، مگر آن خونی که حدود خداوند ریختنش را معین کرده و قوانین او آن را مباح شمرده است و این که در برگزیدن شایستگان، نهایت سعی و

توان خویش را به کار زنم. من بدین وسیله بر خود عهدی استوار بستم که خدا مرا به سبب آن باز می پرسد، چه خدای عزوجل می فرماید: (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا) ⁽¹⁾ اگر چیزی نو آورم، یا (آیینی را) تغییر دادم یا (در دین) تبدیلی نمودم سزاوار هلاکت و در معرض عقوبت باشم از خشم خداوند بدو پناه می برم و در توفیق طاعت و دور ماندن از گناه و عافیت خود و مسلمانان نیز بدو دل بسته ام (هر چند دو کتاب) جفر و جامعه بر خلاف این (امر) دلالت دارند و من نمی دانم که بر من و شما چه خواهد رفت و حکمی جز حکم خدا نیست که بر حق حکم می راند و خود بهترین جدا کننده (حق از باطل) است

لیکن من فرمان امیر مؤمنان را پذیرفتم و خرسندی او را ترجیح دادم و خداوند من و او را مصون نگاه دارد و خدا را در این امر بر خود گواه گرفتم و گواهی خداوند مرا بس.

با حضور امیر مؤمنان - که خدایش پایدار بدارد - و فضل بن سهل و سهل بن فضل و یحیی بن اکثم و عبدالله بن طاهر و ثمامة بن اشرس و بشر بن معتمر و حماد بن نعمان در ماه رمضان سال دویست و یک به خط خود نوشتم

نوشته شاهدان در سمت راست گواهی داد یحیی بن اکثم بر مضمون پشت و روی این نوشته و او از خدا مسألت دارد به برکت این عهد و پیمان به امیر مؤمنان و عموم مسلمانان خیر دهد و در

ص: 69

1- «به عهد { خود } وفا کنید که از عهد پرسیده خواهد شد». اسراء / 34.

تاریخی که در پیمان نامه قید شده است به خط خویش (این گواهی را) نگاشت.

عبدالله بن طاهر بن حسین، گواهی خود را بر این پیمان به تاریخ وقوع آن ثبت کرد گواهی داد حماد بن نعمان به مضمون پشت و روی این (پیمان نامه) و به تاریخ وقوع آن به خط خود نوشت بشر بن معتمد نیز به همین گونه شهادت می دهد.

نوشته شاهدان در سمت چپ: امیرمؤمنان - که خدای بقای: وجود او را طولانی فرماید - خواندن این صحیفه را که پیمان نامه می باشد مقرر داشت امیدواریم که این پیمان نامه - پشت و رویش را - به حرم سرور ما پیامبر خدا (صلوات الله علیه و آله) میان روضه منوره و منبر برسانیم، در حضور تمام حاضران که به رؤیت و گوش بزرگان بنی هاشم و دیگر والیان و لشکریان پس از به جا آوردن شروط بیعت بر آنان، برسد که امیرمؤمنان با آن حجت را بر تمام مسلمانان واجب ساخت و شبهه ای را که نادانان به اعتراض عنوان می کردند، باطل نمود که: «خداوند هرگز مؤمنان را بدین حالت که شما در آنید، وانگذازد»

فضل بن سهل به فرمان امیرمؤمنان به تاریخی که در آن مرقوم است نوشت(1)

ص: 70

1- کشف الغمّه، 333/2، بحار الانوار، 149/ 148 ح 25، حلیۃ الابرار، 333/2؛ اثبات الهداة، 143/6، ح 163؛ اتحاف بحب الاشراف، 165، الفصول المهمّة، 239؛ نور الابصار، 172؛ وسیلة النجاة، 387، تذکرة الخواص، 361، الفخری 161، صبح الاعشی، 365/9، التدوین 51/4 همگی این نویسندگان، بخش های پراکنده ای را با اختلافی اندک آورده اند احقاق الحق نیز این سند را از کتاب های یاد شده آورده است 355/12 و صص: 378 - 383 و در جلد 19 / 567 این سند را از اتحاف بازگو کرده است.

مأمون نامه (الحباء و الشرط) را برای فضل بن سهل می نویسد اینک متن آن نامه:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته و شرطی است از عبدالله مأمون، امیر مؤمنان و ولیعهد او علی بن موسی برای ذوالریاستین فضل بن سهل در روز دوشنبه هشتم ماه رمضان سال دویست و یکم (قمری) و آن روزی است که خداوند متان کار خلافت امیر مؤمنان را تمام و استوار ساخت و پیمان ولایتعهدی را ببست و مردمان را لباس سبز رنگ، به خلعت پوشانید و به آرزوی خویش در صلاح ولی خود و پیروز شدن بر دشمن رسید.

ما تو را ای فضل بن سهل دعوت کردیم در این روز به چیزی که بعضی از پاداش تو در آن است، چه، تو حق پروردگار و فرستاده او، نیز حق امیر مؤمنان و ولیعهد او علی بن موسی و حق بنی هاشم را گزاردی که به سبب آن صلاح دین و سلامت از تفرقه مسلمانان امید می رود، تا این که نعمت بر ما و همه مسلمانان ثبات یافت. سبب دیگر آن، کمک و یاری توبه امیر مؤمنان مأمون در برپاداشتن دین و سنت و اظهار دعوت دوم و ترجیح بهتر و قلع و قمع شرک و شکستن بت ها و از بین بردن یاغیان و گردنکشان است.

ص: 71

بخشیدید، به تو در آن مدت استراحتت ادا خواهیم کرد و هم چنین برای برادرت حسن بن سهل، آن مقدار که حقوق تو مقرر شده بود ماهیانه قرار دادیم، با نیمی از حقوقی که قبلاً از ما می گرفت. این (حقوق) یکی به احترام توس و دیگری به سبب آن است که او در مبارزه با سرکشان و طاغیان، بذل جان نمود و دوبار عراق را فتح و جماعت شیطان صفتان را پراکنده کرد تا دین قوت گرفت و آتش جنگ های پی در پی فرو نشست و با نفس خود و خاندانش ما و همه فرماندهان و سیاستمدارانی را که از دوستان حق بودند نگاه داشت.

خدا، فرشتگان و شایستگان خلق و همه آن کسان را که با ما بیعت کردند و پیمان وفای به عهد بستند شاهد می گیریم بر آن چه در این نوشتار و فرمان مرقوم گشته و خدا را بر خود ضامن گرفته، وفای به عهد را بر خود واجب می شمیریم، بدون استثناء به چیزی که آن را در باطن یا ظاهر نقض کند مؤمنان، پایبند قرار دادشان هستند و عهد و پیمان امری است مسؤولیت آور و مورد باز خواست خواهد بود و سزاوارترین مردم در وفای به عهد، کسانی هستند که خود از مردم خواستار وفای به عهد می باشد و خود توان ادای آن چه را بدان پیمان بسته اند، دارند خداوند تبارک و تعالی می فرماید: (وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ). (1). (2)

ص: 74

1- و چون با خدا پیمان بستید، به پیمان خود وفا کنید و سوگندهای [خود را] پس از استوار کردن آن ها مشکنید، با این که خدا را بر خود ضامن [و گواه] قرار داده اید، زیرا خدا آن چه را انجام می دهید می داند» نحل/ 91

2- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، 2/ 154، ح 23؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، 14/ 262، ح 10 و 49/ 157، ح 1.

قصر خلافت عباسی، شهر مرو: پس از آن که بیعت پایان پذیرفت و مأمون از پیروزی نقشه خویش مطمئن گردید، باید فرماندهان بنی عباس و نیز علویان را برای عدم عصیان آن ها پاداشی می داد او وزیر خود فضل بن سهل را بر آن داشت تا برای گرامی داشت فرماندهان بنی عباس و علویان مجلسی بر پا دارد و شاعران و سخنرانان را برای حضور در آن فرا خواند.

«سپس مأمون پس از چهار روز در جایگاه خویش نشست و مردمان را اجازه داد تا وارد، شوند امام رضا علیه السلام در همان جایی که با او بیعت شد، نشسته بود و فضل نیز میان مأمون و امام رضا علیه السلام بر صندلی خویش تکیه زده بود عباس بن مأمون در سمت چپ پدرش بر بالشی تکیه زده بود و محمد بن جعفر در ابتدای صف سمت چپ و عبدالله بن حسن بن عبدالله بن عباس ابن علی بن ابی طالب علیه السلام در سمت راست و پایین تر از اسحاق بن موسی ابن عیسی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن عبدالله بن عباسی در کنار عبدالله بن حسن بن فضل نشسته بود و عبدالصمد نیز پس از او

خاست و به نیکویی سخن گفت و سخنان خویش را با این بیت به پایان رساند:

لا بد للناس من شمس و من قمر *** فانت شمس و هذا ذلك القمر

مردمان ناگزیر باید که خورشید و ماه داشته باشند، پس تو آن خورشیدی و این آن ماه است.

پایان مراسم (11 / رمضان / 201 هـ - جمعه 2 / آوریل 817 م)

مرو - قصر خلافت عباسی: پس از بیعت، مأمون اموالی را برای بزرگداشت، به فرماندهان، شاعران و سخنرانان بخشید و پس از گذشت یک روز از جشن بزرگداشت، مأمون از امام رضا علیه السلام خواست پس از نماز جمعه در جایگاه او بنشیند. امام علیه السلام روز جمعه، پس از نماز در جایگاه مأمون نشست و مردمان همان گونه که بر مأمون وارد می شدند، بر امام علیه السلام نیز وارد شدند، (1) حال آن که مأمون بنا به عادت که هر جمعه داشت، سراغ باده نوشی رفت (2)

هنگامی که مجلس امام رضا علیه السلام پایان پذیرفت، آن حضرت به خانه خویش بازگشت، در حالی که عرق کرده بود و غبار بر او

ص: 78

1- شرح اخبار قاضی نعمان

2- در کتاب التاج فی اخلاق الملوك، ص 151، آمده است: مأمون در ابتدای خلافت خویش، سه شنبه ها و پنجشنبه ها باده می نوشید، سپس از سال 215 که به سوی شام رفت تا روزی که جان سپرد، به شراب خواری خو گرفته بود و پیوسته شراب می نوشید.

نشسته بود. امام رضا علیه السلام دست خویش به آسمان بالا برده، فرمود: «بار خدایا! اگر گشایش من از رنجی که در آنم، به مرگ من است مرگم را همین ساعت برسان» امام علیه السلام پیوسته اندوهگین و غمزده بود تا این که به شهادت رسید. (1)

مأمون فرمان داد قصر را آذین ببندند و به نام امام علیه السلام سکه ضرب کنند نقش درهم هایی که در روزگار امام رضا علیه السلام به فرمان مأمون ضرب شد، بنابر آن چه صاحب کتاب (مطلع الشمس) آورده و دانشمندان و مجتهدان را بر آن به گواهی گرفته و آنان سخن او را با نوشته های خویش تأیید مهر کرده اند، به خط کوفی و نیز به خط نسخ بوده است نقش سکه ها که به خط نسخ نوشته شده بود، این گونه بود که بر یک روی سکه در وسط هفت سطر به این صورت نگاشته شده بود.

الله

محمد رسول الله

المأمون خليفة الله

ص: 79

1- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، 2/ 15، ح 24 حر عاملی، وسائل الشیعه، 2/ 0659 ح 3؛ مجلسی، بحار الانوار، 49/ 140، ح 13 و 82 / 177، ح 17 در شرح این حدیث باید گفت: در بعضی شرایط، آرزوی مرگ جایز است و احتمال دارد این سخن امام برای از میان بردن گمانی است که برخی نادان باشند که می پنداشتند او از نزدیکی؛ با مأمون شادمان است و به کارهای او خشنود می باشد و توقع ولا یتعهدی او را داشته است.

مما أمر به الامير الرضا

ولي عهد المسلمين علي بن موسى

بن علي بن ابي طالب

ذوالرياستين

و بر روی دیگر سکه در چهار سطر این گونه نوشته شده بود

لا اله الا

الله وحده

لا شريك له

المشرق

و بر یک روی در هم به شکل دایره نوشته شده بود:

«محمد رسول الله هو الذي ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون»

و در دیگر روی در هم به صورت دو دایره بیرونی و داخلی نوشته شده بود:

بسم الله ضرب هذا الدرهم بمدينة اصفهان سنة اربع و مائتين و بر دایره بیرونی نوشته شده بود:

في بضع سنين الله الامر من قبل ومن بعد يومئذ يفرح المؤمنون (1)

ص: 80

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

